

شرح فقہ الکبریٰ
الکاملہ حضرت عبدالحق رحمہ اللہ

(۱۲۶۹ھ / ۱۹۱۱ء)

3

CONFIDENTIAL

لا اله الا الله
 محمد رسول الله
 والحمد لله
 رب العالمين

10

100

42

ACORD 111

Dr. Z. M. ... Library

THE NEW YORK PUBLIC LIBRARY

MANUSCRIPT

400

MANUSCRIPT

وزارت معاشیات و تجارت
وزارت معاشیات و تجارت
وزارت معاشیات و تجارت
وزارت معاشیات و تجارت
وزارت معاشیات و تجارت

بدرود و از خود بخوابید و بیدار
نمیدانست که از خانه بیرون

بسم الله الرحمن الرحيم
افتتاح کتاب بحمد کرد برای آدای شکر نعمت تقدیر
کتاب و گفت الحق فیما بیننا و بینکم فیما بیننا و بینکم
ابد موجود بود و معلوم خواهد شد جمله آن تمام و کمال مرضای
را که مسمی و موصوفت به همه سماء و سموات کمالیه آفریننده و
برورنده و تربیت کننده و سازنده کائنات عالمیان از
ملایکات جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات
آبی و جز آن عالمین جمع عالم است به انکه عالم است به ایها
اشیا، جزفات واجب الوجود و هو الوجود و اجزاء او است
مختلفه اند هر جنس را عالم است که نیز بر قبیل شعیب خرابه
عالم را بدین معنی عالم گویند که علم است بر وجود صانع و الیه

عالم است که

در این کتاب در تفسیر زامی آورده است مقابل بن
 جهان گوید خدایا عزوجل ^{المیت چهل هزار}
 در بر و چهل هزار در بحر و دنیا بسیر از مشرق ^{سهرابی}
 از آن عالمهاست و ابو سعید حدادی رضی الله عنه گوید خدا
 را عزوجل بنام هزار عالم است بیت هزار در بر و میت هزار در بحر
 و دنیا بسیر کی از آن جمله عالمهاست و ابی بن کعب رضی الله
 عنه مجتنب روایت کرده است از مصطفی علیه الصلوٰه والسلام
 که خدایا از رزوه هزار عالم است و ششصد و پنجاه گنبد آسمان و زمین
 و حلقه العرش و کرویایان و روحانیان با کثرت اختلاف و اجزاء
 ایشان همه یک عالم اند و ایشان را اختلاف اجناس ایشان ترک
 در زمین و در کتب و در میان و در عجب جسم
 در بر این عالم است عالم اند و دیوان جمله یک عالم از بنو
 و مرد و ستوری نیست بهرین کردن این عالمها اگر دستوری
 در جهان کردی دل شما طاقت نکند بهشت آن اندیشی

مجلس

و در شب است و عبادت کز آن تقویت یابد بلکه تعویذ
خدا تعالی حرام کرده است ترک کند و از هر فرض کرده است آواز
والله اعلم بالصواب

نازل باد بر زبانه خدای که نام بکت می محمد است
 علی السلام و بر آل وی تمام است یعنی آورده است بر
 امام اعظم رحمه الله علیه و بعضی از آیه شفعیه را در آن گفته و
 شنیدن نام آنحضرت ص اختلاف است بعضی را ایند که نوبت درود
 گفتن و حجت بعضی گویند که نوبت در یک مجلس است نوبت و حجت
 فتوی بر آنست که نام شریف در یک مجلس و حجت گزار باید بکثرت درود
 و حجت و باقی سنت یعنی اللهم صل علی محمد است که بار خدا یا تعظیم
 کن محمد را صلوة الله علیه سلامه و در دنیا در اعلا ذکر او و اظهار روقه
 و اعظام ذکر او ابقا شرعی و در آخرت قبول شفاعت و در شن او و
 تنعیم ثوابها فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه
 و بعد از صلوة الله و الملیکة و النسل اجمعین
 ن جان و تعالی رحمت و از غیر او طلب از او

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 بِرَحْمَةٍ وَكَرَمٍ وَكَرَمٍ

این کتاب است اسمی نفیحه اکبر از تصنیفات که جراح از

وہ در عالم اوحیٰ - ایمان ابن ثابت و لقب
اما انا منیٰ عن سلفہ و احبابہ اجموعین و فوقہ

تضعیف تا یف آنت که تعیف الفا حوزو باشد و در ایف الفا

دیگری مانند در شجره کائنات فقط اکبر که صمیم است مقبول

۱۔ اگر فقہ پر دو نوعیت کی در علم تو حید و عنفات سبحانہ تعالیٰ

دویم در علم شریع و احکام دینی و اصل در نوع اول تمسک

بکتابت و جماعت صحابہ تابعین و صالحین رفتہ اندر ان

و نام این کتاب فقه اکبر یا این نهاده است که شرف و عظمت علم به

سبب علوم است و ازین کتاب فیضید و صفات سبحانه و تعالی

معلوم کرو و بدین معنی فقہ اکبر نام بھی پیش کردہ

است که چون مشیر عالم صلوات الله علیه را درش

بروند شدند که شنو اندیشند و داناکه نمودند در همه سالها

آلہا رو دکا از آستان پیشین مروی بود و دست اقبال حکیم نامک

بیان کرد و در آن از وی غایده گرفته اند اکنون در امت می
خواهد بود خطاب حضرت غوث در روز یکم یا جمعه روز شنبه
مردی خواند بود نام وی نعمان بن مایست نام ^{مردی} ^{مردی} ^{مردی}
و مولد وی کوفه خواند شد وی علم بیان کند الفاه رسول الله
علیه السلام فیه سراج امتی فیه سراج امتی فیه سراج امتی فیه سراج
این لفظ بر زبان مبارک رسول الله علیه و آله رفت باران او را سراج
امت گوید در مقام امام اعظم آمده اند که در زمان وی
از اصحاب مجتهد بود و یکی از بنی که نامش نام راغب بن حنیفه بود
عنه الله بن حنیفه رضوان الله علیه هم جمعین در رساله اصول فقه
در بابی ما را رد آلوده است صحابی که نامش شد که شخص همان
میر خصل الله علیه و آله زیوت کرده باشد و بعضی گفته اند که
در آن روز و محله پس از آن بوده باشد و تابعی انگاشتن که مسلمان مجتهد
رده بود و یا با صحابی ملا می شده باشد و هو الاظهر و ابو خنیفه
بن ثابت رضی الله عنه وفات یافت در سن ۱۰۰ و در سن ۱۰۰ و ۱۰۰

سال و عمر وی هفتاد سال بود و امام مالک رضی الله عنه در آن
یافت و در منقوره در آن کتب و کتابخانه سال و عمر وی هفتاد
هفت بود و امام شافعی رضی الله عنه وفات یافت و در مصر و سن
و عمر وی هفتاد و چهار سال بود و امام احمد بن حنبل
وفات یافت و در بغداد و سن و دو صد و چهل و یک سال و عمر وی هفتاد
و یک سال بود و الله اعلم بالصواب و بر سر مسلمانان عالم
و تابع فرقی عین است که متابعه راه مستقیم کند یعنی نزد ائمه
سنه و جماعه و ترک کند از راهها باطل یعنی از هفتاد و دو راه که
بر باطل اند که اهل امامان و اهل و ان هدیه اطمینان بقوا و بقوه
و تتبعوا السبل فتفرق بکرم عن سبیل الله و بر شما بخوانم و حمد
و علم آن است که آنچه مذکور شده است در سورة از اول این
و اثبات نبوة و بیان شریعت و راه راه و در آن است که
متابعه کنید و پیروی نماید این راه را از بی مروت و بدعت
پراکنده و ادیان مختلفه پس آن راهها جدا گردانند شمار

از آنجا که راه حق عبودیت معبود در حق تعالی نهفته است
 میکند که حضرت پیغمبر اعلیٰ علیه السلام گفته که بکشید از روی
 ماحضی پس خط دراز بکشید پیش خود و گفتند یا رسول الله
 این خط را به دست خداست پس بکشید خدا از این است آن
 خدا و نه بود که این را به اشیای باطله است و هر چه از این
 دیوی موقوف که میخواهد مردمان را با آن آیه خواند که آن خدا
 صراطی مستقیم و دل علیه السلام است شرق آسمانی من بعدی نشو و
 سبحانه و تعالی کلام فی التالوا واحدة فتمت الواحدة و هو اول
 السنة والجماعة پیغمبر و مولیٰ علیه السلام است که جدا خوانده شد
 پس از من بعد و سه گروه ثانی ایشان در دو روز و روز مکر
 سه روزه که آن اهل سنت و جماعت باشند اکنون باید دانست که خارج
 از طاعت است از شریعت و الله وجهه جدا شده و در آن کفر است این
 و اویر علی الله عنه پیوسته و دیگر گفته اند نام طایفه آنکه اصل
 در ایشان از و این بن عطار از آن کردان امام حسن بصری



MANUSCRIPT

در گوشه شده در سب خود را گفته کرد و دیگر کسی نام نماند که
بیان ایشان خواهد شد انشا الله تعالی و هر سه ایشان از جهاد بشتابید
و در کوه از دافق پرست ایشان بر آنست که جاده راست نرفته
و اصل قید را بکنایه کافر گویند و بر باد شاه ظالم خرچ کنند و گویند که
که کسی بر سر نبود که بر سواد خرچ کرد اما در آنچه نویسن را بکنایه
خاست امام سراج الله هسته لال قطعی ایشان را جوابی ندیدیم و میفرماید
و مذکوران را رد میکند قال رضی الله عنه **لَا يَكُنْ أَحَدُكُمْ كَالْأَعْمَى**
وَلَا يَخْرُجُ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَيِّمِ إِلَّا مِنَ الْجَهْلِ گفت
رضی الله عنه که کافر نشود و عجبش نیست کرده نشود هیچ کی را بسبب
کنایه و بیرون نیاید عجب پس بکنایه از ایمان در مذمت
و در راه سبزه تمهله قیما و این مسله است که آنهم رسیده
در وی قالت الخوارجیه اذا کتاب المؤمن سيرة من الكبار فانه
یکفر ویرول عنه اسم الايمان گفت خوارجیه چون مرگش شود نور
بماند کبیره از کنایان کبیره پس بدستی وی کافر کرد و اسم ایمان

کہ ایمان پیدا کر مومن خدا ہی تعالیٰ خبر از بلیم بن جوہر اولیکن فاعود
کرد اور در زمین یعنی مدد در از قرار داد و راجع بہین از مہار
شیریل مفہوم میشود و لکن اسناد را کہ از کلام و نوشتن لفظی
ست یعنی کہ اندک بلیم را حق تعالیٰ بعضی علم از کتب بخود میداد
پس بعضی آیات بیرون کرد و پس پشت انداخت و من روی
او سلطان کرد پس با وی یار گشت و گمراہ و گمراہ شد و در بر او
آمد و بہت کہ قوم او از وی طلب کردند کہ موسی علیہ السلام و یساکو
و عابد پس با ہم از دہ را با آورد و او را قوم او کہ شستہ مانگ
وہا کرد و موسی علیہ السلام و بر کسان کہ او بودند و با وی ہم اللہ
و قلم بود یعنی ہم او قلم میداد و چون دعا کرد زبان وی پر
مہ رسید فاعود اندک شستہ بہ کرد و ہمیشہ بہین خواری ما
آنگہ بروندہ تعالیٰ میفرماید و نوشتن لفظی اگر بہو شتم بر
د شتم اورا با بیات کہ دویم اورا بسوی منزل ابرار از علما
و لکن اخل الی اللہ فی و لکن و فی میل کرد و رغبت کرد و بہو

دنیاء متابعه بود اگر دایما ترک کرد و یا بار آخرت بسیار غفلت فرماید
در دنیا و در زمین پیش از خلوه معنی در از زمانه عبارت آمد و است
فان قبل روی من النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من ترك الصلاة
شتموا فقهه كثر بس اگر گفته شود که مروی است اگر کسی از صلوات که بدست
کوتاه است که ترک بکند نماز در سنت بهیم بس و یا تحقیق بخورد
فان فی خبر الفرق بین الکفر والایمان الصلاة و غیره و السلام
در حدیث دیگر فرق در میان کفر و ایمان نماز است قلنا تاویل الخبر
که تاویل الایمان علی ما بنیاه علی ان الایمان لا یرفع بالکبیره لقوله
یا ایها الذین امنوا ان جاركم فاسق نبیا فتبینوا لکم و ان
ان که تاویل حدیث مانند تاویل آیه است بر تاویل که ما بیان کردیم
او را در آیه مراد از بنیای جواب اول است پس معنی حدیث اول
آنست که هر که حلال و اند ترک نماز و از غیرت می منکر شود و کافر
شود و معنی حدیث دوم آنست که فرق در میان کفر و ایمان آنست
فرضیت نماز نه حلال بدست ترک می و جواب دیگر بطریق دیگر

است که علاوه می باشد بر جواب اول آن است بر اینچه
ایمان بکتاب کبیره مرتفع نشود زیرا که فرمود خدا تعالی ای کسانی که
ایمان آورده اید اگر بار و شمارا هاسق خبر پس است بکسیدن
سند تعالی امر بالیقین فی نبأ الفاسق فلو ما هم تداپی من
قبول الشهادة پس بدستی حکم کرد خدا تعالی با ثبات خبر شخص
در وی پس اگر او مرتد بودی هر آینه مسح کرده بشی از قبول
شهادت و حدیث ما غو ایضاً یذل علیه لنا اقرار را این بی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صواباً فلو ما کافر
لا امر بقتله ولا یستر جمعة الی حد الاسلام و هو حد الحرم و حد
رقعة حضرت ما غو و ادست نیز لاله میکند بر آنکه بکتاب کبیره
ایمان رفیع نشود که چون ما غو رضی الله عنه اقرار کرد پیش رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس فرمود که رجوع کنید و بدایه آورده که ما غو پیش رسول
صلی الله علیه وسلم بار اقرار میکرد بر رسول علیه السلام هر سه مرتبه
تو کرد بعد رجوع و پس اگر وی کافر بودی حکم قبض میکردند

و طلب رجوع بیکدیگر است که رجعت نمیکردند و الهی فیهم توان
ایمان محل القلب و المعاشی محل الاعضاء و عانی محلی تخیل
علاقیات و مراد دوران که مرکب کبر از ایمان بر می آید
نی شود اینست که بدستی جا ایمان دل است و جا ایمان اعضا
اند آن مرده یعنی ایمان و کائنات در دو محل مختلف اند پس این
اشان منافات نباشد اگر گفته شود که بعضی کائنات را تعلق دل
است جواب آنست چون در وقوع نیاید ما خود ذکر و لقوله علیه السلام
رفع عن امتی الخطار و النسیان و ما سکرتمو علیہ و الله اعلم بالهوا
ان الامر بالمعروف و النہی عن المنکر من جملة فرائض و فرائض
تعالی تأمر و نهی بالمعروف و تنہی عن المنکر معروف آنست
نیکوست از جهت عقل اجتهادی و شریع و منکر آنست که بدست
عقل و شرع یعنی بدستی و بدستی امر معروف ہی از منکر فروع
دراست که فرموده است خدا تعالی امر کنید بمعروف یعنی بطاعت و بار
دارید اهل معاصی از کائنات و نفی آورده است که تأمر و نهی بمعرف

کلام مستأنف است و گفته اند که حق تعالی شرف این نیت
 را باین درین آیه کرده است زیرا که یادآورده ایشان را تا آنکه امر
 بکنند باین و اطاعت رسول و منع بکنند از کفر و از تمامی منہیات
 در حق مقتضای آورده است امر معروف و نهی نهی است از امر
 و نهی و بی نهایت بآیه مذکوره و بحديث قوله عليه السلام
 امرؤا بالمرءة وان لم تعلموا وانتموا من المنكر وان لم تتقوا
 انما اول وقتت که بدانند اگر چه موقوف گردد و الا لازم باشد در
 آنوقت بهتر است که بگویند پس باید که اول نیمی نصبت کنند اگر از
 ظاهر شود بعد از آن بسخی که در وقت لاحق نشود و او را در شمام
 مذروخت نکند و بعد از آن بدست چنانچه ریختن خشم و غیره
 امر معروف بمراد بدست باید و بعلامه زبان ویر غلام
 بن سید خاوش بودن بر منعی با قدرت منع است و اقام
 بر او احق است زیرا که سب باز داشتن از گناه است که گناه
 را اگر قتل شود شبیه گردد و اگر ترک کند برای ملاکی نفس خود جایز

[illegible]

و اعتقاد بر وجوب او کنند و بر عکس لازم بدانند و استحبت نبوله تعالی
یا ایها الذین امنوا علیکم التمسک بالصلوة الایضا کم من صلاتها اذا لم یستعمل
و حجت که هند این آیه که ای ملک بندگان آورده اید لازم گیرید
نه بر او و راضی که شمار کسی که کرده شد وقتی که شاهد آیه یافتید
فی الآتیه فی من عمل المعصية بلویم ایشان را که از آیه مراد معنی
از لغتی نفس مفترقه است و به نقول وان مفترقه المعصية لائق وان
الخاصی و بان لغی معرقه ما قایلیم و گوئیم به استیغناء از آن
تجاوز کنند از عاصی تا دیگر رسد و بسبب و در کس ما خود در
قال الله تعالی ولا تزوا و از زوره و زنا و غیره و خدا تعالی و نه
بر زنا و غیره دارند و بار داری و قیلی لا تحمل حامله ذنب اخری
طواعی و لکن بچل علیها که اذا کان سمعاً مطلقاً و گفته شد بر
نه از هیچ نفسی گناه دیگر از روی رغبت ولیکن نهاده شود و بر
که باشد آن گناه از سماع مطلق جهانچه شنیدن سرود و آلات
سرود و غیره آن منتهیات مآوجه الی امر بالمعروف والنهي عن

اما منکر نسبت باینده آخری و لیکن امر معروف نهی از منکر نسبت
 است باینده دیگر قال قد تعلمون لیکن منکم است بیده چون الی الخیر و یا عدون
 یا معروف میفرماید منکم لیکن باید که باشد از شما کسی که بخواهد بدو
 نیکی و امر کند یا بدی کند و در شرع و عقل کتبند باز دارند از بدی
 شرع و عقل بد باشد و معنی یا عدو الی الخیر است یا کفار و منافقین
 افعال و عطف کرده است بر و خاص و من برای تبیض است زیرا که
 امر معروف نهی از منکر فرض کفایت است و آن نسبت نداشتن
 از آنکه که بدانند امر معروف نهی از منکر ترتیبی و اقامت
 کردن بطریق حاکم اول اسبوله و نهی بکنند اگر نافع نشد بعد از آن
 بسختی چنانچه فرمود خدا تعالی فاصبروا اینها ثم قال فاصبروا
 یعنی حتی تلقی الی امر بعد یا اگر نهی برای تبیین باشد پس باین
 است بدین صفت که امر معروف پسندید و از نهی بازدارید و
 بدین اشاره بر آنست که در سبب و مضامین و ترتیب که بعضی
 ماضی بعضی هستند با امر معروف و نافع هستند بعضی ماضی و از آنکه است

[illegible]

الله تعالیٰ حیث غلبه اراده المحنوق علی اراده الخالق می‌یوم
این را اینکه گفته شما از کم عقلی و از اندک تشویش است و آن
دلیلی که درون شما بر خدا تعالیٰ زیرا که غالب کردید اراده محنوق
بر اراده خالق این از کمال غایت است ۲ عقل کوتاه فهم غالی
رخدا گشتی دیگر را چنین جزندگانی موده به مانند زدی و یکی
نوند سجد کردن بر اسد بر عالم راه باطل پیش کردی حق
از تو ضاله و عاشقان یکهون اراده المحنوق غایبه علی اراده
الخالق و پاکست بر تربت از نیکه باشد اراده محنوق غالب
اراده خالق بل اراده غالبه و شیهه نافهده بلکه اراده خدا تعالیٰ
غالب است از اراده محنوق و قافه و شیهه و بی نافهده بر تبه مقدور
او را چکس مانع نیست و هو علی کل شیء قدیر و یجزان یکهون
محضه العاصی و کفر الکافر با اراده غیره مقارن با رضا و جاز
است که باشد کنه کنه بکار و کفر با اراده خدای که غیره مقارن
رضا و بی شیهه لانه بنین لهم طریق الهدی والضلاله و یجث الا

عین افعال العبد زیر که ظاهر کرد و روشن نمود برای بندگان خوشی
 راه است که بدست است بجا خج و راه صلاح که میراند بسوی
 باطل و چون بنده قصد فعل کند قوه فعل بد شود با فعل و کرامیه نام
 طایفه اند از جمله بختار و کرده اعتقاد ایشان بر آنست که استطاعت
 قبل الفعل است و بیان این تمام دلایل بسته خواهد آمد ان شاء الله
 ثم الذنب الصبیح و هو مذنب است و الجماعة پس مذنب صبیح و قوی
 و سلم و بر حق آن مذنب است و جماعت است ابدان مذنب یعنی راه است
 و منت جزئی بود که بافعال و اقوال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است
 شده باشد و اصحابی است که رضی الله عنهم اجمعین بر آن فتنه باشند
 و جماعت مؤمنان پس که امام از عظمیاء و پیغمبر و ابویوسف محمد و اصحاب
 و کما و امام فاضل و امام کاف و جنل و اصحاب ایشان در جهنم التبع بر آن فتنه
 اند اینست مذنب است جماعت یعنی در مذنب است جماعت اعلیاء
 ان افعال العباد علی نوعین بدانند بدستی و درستی فاعله بندگان
 که در وقوع می آیند بر دو نوع اند منها ما هو طاعة بعضی از آن را

چیز است که وی طاعت و عبادت است و مسما به معصیت و بعضی
از آن که دارا اینان چیز است که وی عصیان و گناه باشد و
فالطاعت بمنشیت و از او تیر و قضایه و حکمت و در عبادت و امر به و
محنت پس آنچه عبادت و طاعت است بچیز است خدمت و بقضای او
و حکم او و رضای او و محبت وی و بامر او است و المعصیت بهیژه
که در آن رضایه و امر به و محبت و آنچه عصیان و گناه است تجلی
است که مذکور شد یعنی منشیت و از او و قضای و حکم او است
برضای او و محبت او است در عقیده بجا آورده اگر چه خود
و یا شد از ازل تا ابد ازین می و بدی مانند کفر و ایمان و طاعت و عصیان
و احوال خلایق و اوصاف ایشان بار آورده و منشیت و قضای و حکم
و تقدیر خدا تعالی است در عقیده بجا آورده است که ابو بکر و عمر رضی
الله عنهما در قدر بخت میکردند پس این سخن سماع مبارک صلی
علیه وسلم افتاد فرمود که جبرئیل یا میکائیل در قدر همچنان بخت
میکردند پس بجا از اسیر اقیل میفرستد که وی میان این

بقلتم

نعمه

فصالح و فرمود که قدر نیکی و بدی از خداست در بیان حقیه
 ابواللیث آورده است هر وقت از این عباس رضی الله عنه
 که رسول فرمود علیه السلام که حتی سه چیز خاموش بشاید و در ذکر ایشان
 در ذکر قدر و نجوم و ذکر اصحاب علیه السلام در خیر است که عزیزان
 علیه السلام عرض نمود و الکر که ای خداوند میان خلافت و تقدیر
 نیکی و بدی از دست و از بدی ایشان را عذاب میکنی اگر بدان
 ترک نشوند حکمته چیست حق تعالی وحی کرده ای غفر ازین علی
 باز آرد و سپس که اگر بار دیگر بسیدی که ترا منع کردم اسم تو از
 اسماء انبیاء محو گردانم در عقاید شنیع آورده است که کلام در
 قضا و قدر بدست است و تفکر در و ممنوع و ناری است و ستر او واجب
 است بقوله علیه السلام القدر ستر فلا تفتواه فان قيل ما معنی
 قوله تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سيرة فمن
 نفسك پس اگر گفته میشود چیست معنی این آیه که فرمود خدای تعالی
 آنچه میرسد ترا از نیکی پس از خدای تعالی باشد و آنچه میرسد ترا از

در حدیث
 ۲۴۲

بجای پس وی از نفس تو باشد قلنا معناه ان لا تصیف الله
الى الله تعالى بالاقتضاء بگویم که معنی ان قول خدای سبحانه
آیه مراد ان باشد که اضافه کنی تو بدی را بحاجت خدای تعالی
بنما مراعاة للادب از برای نگهداشتن ادب بارتعالی و
نهان سخنان شک من العبد تحقیق الله یاه و اگر چه بوده است
آن شریزه سبب بد کردن او از خدا تعالی است آن بدی را
و نه آن نبی ای ان الاضافة علی نوعین و این معنی که بیان کردیم
در آیه اشارت بحاجت بیکه برستی الاضافة بر دو نوع است
اضافه تحقیق کی اضافه تحقیق است مثل قوله تعالی و لقد علمک
السموات و الارض مانده فرمودن خدای سبحانه و تعالی و مراد
است ملک آسمان ها و آنچه در ایشان است تحت تصرف حقیقت
را و راست و دیگر اضافه التکرامه ای و دیگر اضافه کرامت شی قوله
تعالی مثل ما فی الله و رسول الله مانده فرمودن خدا تعالی مانده شری خدای
که در قصه ما از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشهور است و بول الله اضافه عام بحاجت

چنانچه بیت الله و مساجد القدا این اضافة را کرامت گویند از بر
بزرگی مضاف و مضاف الی الله بالانفراد پس اضافة کرده شود
الضافة تحقیق را بجا نبندانی مبنی بودن او و الطاعة و محبة
خارجان عن اضافة التحقيق و طاعة و محبة مرد و خارج از
از اضافة تحقیق لان ذلک مذهب الجبریه زیرا که بدرقی آن
طاعة و محبة که داخل اضافة تحقیق باشد مذهبیه است زیرا که
ایشان میگویند که فعل ظاهر از بنده است اما تحقیق را هیچ ستمه
نباشد چنانکه با وجود خست را بجنبانند بجنبان گفتار ایشان گویند
زیرا که این تسلیط و کراهت بر کفر و معاصی و قبیح و جایز باشد
عذاب کردن بران و حاصل آنست که جبریه تنکر اند از اختیار
صوری و چون طاعة و محبة خارج اند از اضافة تحقیق
فبقیت اضافة الکرامت پس باقی ماند اضافة کرامت و الطاعة
کرامت و مرضیه و طاعة کرامت مرضیه خدا تعالی است فجاز اضافة
الی الله تعالی بالانفراد پس طریقه اضافة طاعة و عبادة تنها

بجانب خدا تعالیٰ حاکم گفته شود نماز خدا و روزه خدا و حج
و غیر ذلک از عبادات و المعصیت غیر مکرمه و آنچه از این معصیات
و تمام معاصی غیر مکرمه و غیر مرضیه است بلکه بجز اینها تعالیٰ
الله تعالیٰ بالا نفرد پس عاقل نیست اضافه آن بسوی خدا
تعالیٰ این گفته نشود معصیت خدای است و لکن اینها اضافی
عند الجملة و لیکن آن معصیه اضافه کرده میشود بجان خدا بعد
را از زودیک خدا تعالیٰ که افعال الله تعالیٰ قایل کل من عند الله
حاکم گفته فرمود خدا تعالیٰ بگوید ای محمد قایم بجانب خدایت
نفع و زیان و برنج و صیبت و از طایفه و معصیت و غیر ذلک آنچه فرمود
رضی الله عنہ آن تمثیل در امراض است بعد از آن بطریق الهی معلوم
که هر کس واضح گردد فان اشکل علیکم من شیء فلی افضا
پس آنچه گفته شد شمارا اگر شکل و دو بار کرد و در امراض که در افعال
فاعتبروه بالاعیان پس عبرت گیرید و فکر کنید و تصور
نمایند و را و در دنیا که از اعیان باشد فانه لا یقول خالق المذایر

والحيات والعقارب فابراي بيان است يعنى بدترى و
 راستى گفته نشود خدا را كه اى خدا كنند و خوكان و ماران و
 كردمان مرا عاة للآب از راى تكايد شدن اوس بجاى و
 تعالى و اين مفعول است از فعل منفى و در و اشاره است كه هر كه
 صاحب است و او نباشد از انسان و با از مكان و يا از زمان و
 اوبان واجب و يقال ان الله خالق كل شى و گفته شود بدترى
 راستى خدا ايتعالى خدا كنند است همه چيز را و الله اعلم بالصواب و
 لا تتر احدكم من اصحابى محل الله صلى الله عليه وسلم و بيزار شويم و
 بدكمويم و كنه كنيم بكارى را از ياران رسول الله صلى الله عليه وسلم
 نده سنده مختلفه بنينا و بين الرفض لعنه الله و اين سله
 مختلفست ميان ما و ميان را و بنينا لعنه الله خدا ايتعالى را
 لانهم يشبهون من الصحابة الا عن علي بن ابي طالب لعنه الله و اين
 بيزار ميشوند از تمام ياران پيغمبر عليه السلام مگر از حضرت علي بن ابي طالب
 اكنون بايد دانست كه ايشان از روافض نام نهاده شد زيرا كه رافضى

مشرک است ایشان دین اسلام و مذہب اهل سنت و جماعت را
ترک کرده اند بآمران رافضی نام نهاده شدند و خدا تعالی ایشان را
در کلام محب کفار نام نهاده است بدین معنی لغت کرده است قال الله تعالی
لیغیظهم الله فاعلم انهم کفار این از اسمی که نام نهاده است زیرا که
فرمود مرحضت علی را رضی الله عنه شر نجاست که بیرون آید طایفه
پس من و گفته شود این را اوافض چون شما ملاقی شدید قتل کنید
آنها را که تحقیق ایشان مشرک اند و کلام ایشان کو آن کون است
بعضی کفر بعضی فسق و بعضی بدعت چنانکه بعضی میگویند که علی خدا است
مازل شد از آسمان و بیرون آمد از صورۃ الوهیت بجانب کعبه و
وازی افعال ماورث که دلالت بر ربوبیت میکنند آورده اند که
زمانه حفرة علی رضی الله عنه گفتند که تو خدای پس حضرت علی امی
ایشان را با آتش سوخت پس بر که از ایشان باقی ماند اعتقاد کرد
که اگر علی خدای نبودی آنها را چرا با آتش عذاب کردی و در میان
ایشان پتیر آفت که مذہب خود را پنهان سازند و مخفی دارند و

در دل رافعی باشد و بظاهر خود را نشانی گویند اما در بیاض
 خود را بنوعی و اشاره پیدا سازند پس انسانی که علی را خدای گویند
 از رموز ایشان آنست که کلمه علی را بسیار بر زبان گویند و میگویند
 علی خدای است تعوذ بالله منها و ایشان کافر اند بلا خلاف بعضی
 میگویند علی و حسن بن علی و فاطمه رضی الله عنهم را خدایان گویند و
 رموز مذکور ایشان آنست که سید را از خود را ضی ساز و مطابق
 است و هر که سید را از خود آزار سازد مطلق و در ضی است و گمان
 که سیدان خدا یان اند تعوذ بالله منها و نیز گویند اگر کسی بپناه کند
 و یا کسی را بکشد و یا زناه کند و یا شراب بخورد و بنک خود در
 آنک از جمله قبیحات او را هیچ گناه نباشد زیرا برای آنکه سیدان آنست
 تعوذ بالله منها و گویند تا مملکت است هر چه خواهد بکند و یا بکند
 ساد او را بجا ببرد و معجزه او کان گویند رموز مذکور ایشان آنست که
 چون نام سید بشنوند و رود گویند و بعضی از ایشان گفته اند که گویند
 که منی غیره بیک چیز میل بنقل می رسد و کرب و بسوی محمد و این نیز ظاهر

در کافور

است و بعضی میگویند که علی در نبوت شریک بود محمد علیه السلام و
بعضی میگویند که تحقیق علی مرده نیست و وی بروج و یکسه خود رفته
در آسمان است و چو ابر نیست مگر آنکه با وی علی باشد و آنچه خود
آواز او است و بعضی میگویند که علی و اولاد وی در اسوار و بی باز
می آیند بسوی دنیا و از دشمنان خود انتقام گیرند و امام شوند و بعضی
میگویند که کفاح بی شهادت جایز نیست زیرا که علی و اولاد وی در آن حاضر
باشند و بعضی گویند هر که زن خود را طلاق گویند واقع نشود و
بعضی گویند این کسانی که دو صورت از آرد و شکم آنها شتر
و یا شمشیر بر کتف یکی را ابو بکر نام دهند و دیگر را عمر و آن صورت را
پیش خود نهاده همچو کوفت بسیار پس در شکم آن صورت کار زنند
و از شکم شتر به یا شمشیر بنوشند و میگویند که خون ابو بکر و عمر تویم
پس این تمامی کفر است ظاهر و بعضی اند که میگویند که علی افضل است
از ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و این در یک روایت کفر است و در
بعضی روایت حدیث بدست که ترکیب شده و اول آن حدیث است و

بعضی میگویند که علی از ابو بکر و عمر عالمتر است و بعضی میگویند دوستی
 علی و اهل بیت وی اولیتر است بر دوستی غیر ایشان و بعضی
 میگویند که دهمست لعنت کردن بر کسی که باغی شد بر علی از صاحب
 مثل معاویه و طلحه و زبیر و عایشه رضی الله عنهم و صحیح است که این
 گفتار ایشان کفر است و بعضی میگویند که کفاح خواهر سیاه نبود و زینب
 آدم علیه السلام و کفاح ایشان با جور ناین بود و بعضی میگویند بعضی
 مردم زاده اند از دختران آدم و بعضی زاده شده اند از حور العین
 زیرا که شیشه علیه السلام مجور العین کفاح میکرد و اهل ایشان
 اند و بعضی میگویند که چون نطفه بصدق دل یکجهد فرزندان آدمی باشد
 و اگر از کوسه شیطان یکجهد فرزندان شیطان باشد و بعضی میگویند که
 نماز کند از آن پس فاجر روا نبود و بعضی میگویند که وصیت است و این
 تمامی بدعت است کفر باشد و بعضی روافضی میگویند که سواد است غیر
 نه اند پس چون از امت سید خود را ندانند و او نیز رافضی اند
 و در شرح خلاصه آورده است که امت کرده را گویند پس که ملک گفت

اندر این

و بعضی میگویند که
 دهمست لعنت کردن
 بر کسی که باغی شد
 بر علی از صاحب
 مثل معاویه و طلحه
 و زبیر و عایشه
 رضی الله عنهم و
 صحیح است که این
 گفتار ایشان کفر
 است و بعضی میگویند
 که کفاح خواهر سیاه
 نبود و زینب آدم
 علیه السلام و کفاح
 ایشان با جور ناین
 بود و بعضی میگویند
 بعضی مردم زاده
 اند از دختران آدم
 و بعضی زاده شده
 اند از حور العین

و بعضی میگویند که
 دهمست لعنت کردن
 بر کسی که باغی شد
 بر علی از صاحب
 مثل معاویه و طلحه
 و زبیر و عایشه
 رضی الله عنهم و
 صحیح است که این
 گفتار ایشان کفر
 است و بعضی میگویند
 که کفاح خواهر سیاه
 نبود و زینب آدم
 علیه السلام و کفاح
 ایشان با جور ناین
 بود و بعضی میگویند
 بعضی مردم زاده
 اند از دختران آدم
 و بعضی زاده شده
 اند از حور العین

اینست است خواه شیت بخواه غیر شیت باشد در شرح خلاصه آورده
 است که آل غیر از وی دین است هر که در پی پیغمبر محمد است
 محید است زیرا که در لغت پیروی را گویند نه که بگوید که سیدان آل
 محمد نه اند او نیز را فضیلت باید دانست پیروی نمودن کبی
 شاید که عالم باشد و عابد و زاهد و خدایس و پرستگار باشد بعد
 از آن پیروی کرده شود هر که بگوید که بی پیروی خدای
 نیست محاسب این مذکب فضیلت زیرا که بی پیروی محمد و حضرت
 فرقان و شریعت محمد صلی الله علیه و سلم بگذری راه نیست اگر پیروی
 می و قرآن و شریعت بگذری راه باید زیرا که پیروی اینها فرض
 است و طلب کردن پیروی فرض است و نه واجب سنت بلکه مستحب است
 و حکم خدا یک در قرآن مجید وارد شده فرض است و حکم جبرائیل و
 است و حکم محمد صلی الله علیه و سلم سنت است و حکم امامان از بعد
 اکبر تا این زمانه که اولیا باشند نیز مستحب است و اولیا آنست که قول
 مثل در موافق شرح باشد یعنی آیات کلام الله و احادیث

فان من اجل یا نوحی الکهان قال حلا تا یقیمت علت و نه از اجل یطهرون قال ذلک شیء یجید و نه فی صدد و نه فی
 قال قلت و من اهل یطهرون قال کان نبی من الانبیاء یحفظ فممن وافق خطه فان الله اراده صلواته لکن سکت فکانا و قد
 فی صحیح مسلم و کتاب التمسک فی و صحیح و جامع الاصول بلفظه کذا غرقا لکنی فقط است کون الصالحه

أَكْبَرُ سَكَنَتْ فَلَمَّا صَلَّاهُ رَضِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَصَلَّمَ خَابَ رُوحِي بِمَا رَأَيْتُ عَلَيْهِ لَا يَهْدِيهِ إِلَّا خَيْرُ مَنْزِلٍ

محمد رسول الله و علم حق و بقول امامان و انطایفه که غیر شرع باشد
از ان طایفه دور باشد باید دانست که بعضی بر حق اند که
میگویند که صورت آلات جنگ و رباب سرد و دو طاقین پسر خود بهتر
است از ناز و زهره فریضه و بسیار دقت ترک فریضه کنند و گویند
چون بجهت حق رسیدیم تکلیف امری از من بر داشته شد و احسان
خدا را بسیار از سر و امیکو میزد و میزدی قدس میگوید که نقص
ایشان فتوی است لکن علیه السلام من بدل دینه فاقبلوه و چون
ایشان مناجا گفته اند و گشتن ایشان بهتر از زهره هزاران از او
برده گفته اند از آن گفته شد غلبه شنیدن بر دود بدعتی و پس ایشان
بهیچ نوع بر دود و اگر سبک بگیا شد چون خراشی پاکر دود و اگر
اصل نیاک شد پاکر دود و از بدعت پاکر دود اگر چه صد بار خاک
چرا که بدعت از اصل نیاک است و امام محمد غفر الله فتوی داده است اگر کسی
را از زرافتی این بدعت بکش بهتر است از کشیدن صد کافر گفته اند
اگر در حدیث و قرآن و روایت امامان موافق در برابر باشد از تعظیم

کتابخانه

بجالتور و نه بنده اما از مکروه این می باشد و اگر کتبه از قوت
و حدیث و علم فقه مخالف باشد البته او را حرمت و عزت است
و نزدیک و نزدیک تا که راه نشود اگر از وی خبری خلاف عادت
نظام کرد و از اکتف و کرامات گویند بلکه گویند استیلا و شیخ
شبهی و شیخ جتید بغدادی حدیثی است و سماعی و موده اند اگر موهف
را به بینی که محل وی با تفسیر حدیث و علم فقه نباشد بلکه او
سلطان است و آنکه از وی صاوری و باوریدار اکنون باز آمدیم به
سده اول که در متن مذکور است در سبب آن فقیه ابواللیث آورده است
مروئی است از حضرت علی کرم الله وجهه که می فرمود اندک و کس در حق من
بلاک شوند یکی بسیار محب من و دویم بسیار عداوت کنند مرا
اما در آنچه روافض حضرت علی را از صحابه دیگر دوستان و سیدان و سیدان
میشوند از ایشان حضرت امام المسلمین و رزق قول ایشان می فرماید
فَسَوْفَ يُعْطِيهِمْ لِقَاءَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بَيْنَهُمْ أَقْتِدَ تَتِمُّ أَمْتُهُمْ
وَأَنْ يَتِمُّ غَوْسُهُمْ بَسْ وَبِكُنْهِمْ كَفْتَارُ وَبِطَلْمُ رَوَافِضُ كَبْرِيَا

من مذهب الروافض الصائرا که بدستی ایشان دو
پندارند علی را رضی الله عنه و این مذهب ایشان نزدیک مذهب
روافض باشد نیز و قدیمت فساد و تحقیق مابین کردم
فساد و ارای فساد مذست افض را یعنی دو افض دشمن
و اند خفا نشانه را پس ترک گرفتند از مذهب حق و خلیف
و دشمن و اند علی را رضی الله عنه و پس از رفتن از راه مستقیم
در عقیده خراج آورده است اگر چه در کوی که من کس را ندیدم
از اصحاب رسول بود لیکن دوست دارم علی را و از یاران
و دیگر پس آن مروکینه دارند و باید دانست که افضل
الخلافت بعد از انبیا علیهم السلام ابو بکر صدیق بن ابی طالب
است بعد از آن خیر این خطاب رضی الله عنهما هر که خلافت پس
را منکر شود کافر گردد بر قول مختار و بعد آن عثمان ابن عفان
و بعد از آن علی ابن ابی طالب رضی الله عنهما افضل خلافت
است هر که ازین مخالفت کند با غی و مخنی باشد در جواب گفتار

آورده است که حضرت امیر المومنین علی از رسول الله سوال کرده
 بود که خدفت بعد از تو کرا باشد رسول صلی الله علیه وسلم مستظلم
 بود تا چه امر شود جبرائیل علیه السلام باید طبقی از بهشت آورد
 و رسول علیه السلام یکسب از طبق سرون آورد و بر او نوشته
 بود بسم الله الرحمن الرحیم من الشفیق الرقیق الی الی بر
 الصدیق و بر روی دیگر نوشته بود من الغض الصدیق فهو
 الرقیق و رسول صلی الله علیه وسلم یکسب بر سرون آورد و بر آن
 نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم من التواب الواب الی غیر
 الخطاب و بر روی دیگر نوشته بود من الغض العزماء و بر روی
 رسول الله سلام یکسب بر سرون آورد و بر آن نوشته بود بسم الله
 الرحمن الرحیم من الختان المثنان الی عثمان ابن العثمان و بر روی
 دیگر نوشته بود من الغض العثمان فخصه الرحمن و رسول الله
 یکسب بر سرون آورد و بر آن نوشته بود بسم الله الرحمن
 من الطالب الطالب الی علی ابن ابی طالب و بر روی دیگر نوشته

من البطل العلي فخصه النبي ومن خصه النبي فمأواه جهنم صدق
رسول الله ثم اختلفوا في الايمان والاسلام بسبب اختلاف
كروه انما علماء دين در ايمان و اسلام فوق بيان خلافت و
اختلاف آنست خلافت از اكونيكه طريقه و مقصود هر دو همان
باشند بجهت كنه و اسلام و اختلاف از اكونيكه طريقه
مختلف باشد و مقصود يك باشد چنانچه قول امام اعظميه بقول
امام شافعي رحمه الله براي اينست كه گفته اند كه للاختلاف حجت و لا
بدعت قال بعضهم تمام واحد گفت بعضي علماء كه اسلام و ايمان
هر دو يك اند بجهت فوق باشد بيان ايشان لقوله تعالى و
من يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه و تمسك دليل
ايشان از جهت قول بار تعالى است كه فرمود و جعل حلاله مكره كذا و
و بجهت بغير از اسلام دين يعني غير توحيد يا غير از دين محمد ص
بس كه قبول كروه نشود از و در مدارك آورده است كه اين
آينه در شان كروي نازل شده كه "بشان سنان شاذ بس

قال عليه السلام
الايمان و الاسلام
من البطل العلي

آنرا از باب رجوع گویند از اسلام و بکلمه لاحق نشاند در شرح کتاب
آورده است که معنی اسلام هو الانقیاد و الاموالله یعنی اسلام کردن نهایی
برای حکم خدا تعالی و یافته نشود و حکم شرع ایمان بغیر اسلام زیرا که
معنی ایمان اقرار و تصدیق بر الوهیت و صفات و بی و سماء و بی
هر که اقرار کرد و پس یافته نشود و روی تسلیم و قبول از برای خیریت
اسلام و امور خدا تعالی و اسلام یافته نشود بغیر از ایمان زیرا که
اسلام تسلیم و انقیاد امور خدا تعالی است و آنها یافته نشود مگر بعد
از تصدیق و اقرار و دین نام است که واقع شود بر ایمان و اسلام و
بر تمام شرایع یعنی چون لفظ دین گفته شود مراد از وی شریعت
مصدطف صلی الله علیه و سلم باشد و کما د لفظ دین گفته شود مراد
از دین موسی و عیسی هر دو از بنبران صلوٰة الله علیهم اجمعین باشد
و عقل قبول کند بجهت شرح که نمون مسلم نباشد و یا مومن مسلم
نباشد و این هر دو لفظ مترادف اند بیک معنی یا هر دو لفظ با خود
هم چون پشت و شکم اند یعنی ایمان و اسلام با خود هر دو متلازمند

یک از دیگر جدا نشود چنانچه شکم از پشت و پشت از شکم جدا
گردد و فایده فوق بین الایمان و الاسلام عند الله است
پس نیست هیچ جدایی در ایمان و اسلام نزد یک علامه و بزرگوار
قوله تعالی بذلیل فرمودن حدایتعالی که نازل است در قصه
مهر لوط علیه السلام که مشهور است که قوم وی را کشتند
فاخر جاسن کاره فیما من المؤمنین پس بیرون کشیدیم
که بود در آن دید از مؤمنان یعنی لوط و کسانیکه بوی ایمان
و باز میفرمایند در شان همان کسان که در آن دید بودند نما
و جدا نماندیم بخت من المسلمین پس یافتیم در آن قوم
غیر از آنکه مسلمانان در تقسیم مدارک آورده است که درین آیه
و بیل واضح است که ایمان و اسلام واحد است زیرا که فرشتگان
ایشان را نام نهاده اند مؤمنین و مسلمین در اینجا و عند الله فی
فرق و نزد یک نام شافعی فرق است میان اسلام و ایمان
تعالی ان المسلمین و المسلمات المؤمنین و المؤمنات بدستی

مردان مسلمانان و زنان مسلمان و بدستی مردان مؤمنان و زنان
 مؤمنات با عطف آورده و معطوف معطوف علیه بخایره بود
 و دلیل وی بآیت دیگر اینست و قوله تعالی قالت الا عرابی
 قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا الله و کف بعضی اعرابیه که
 بعضی از اعراب ایمان آورده بخدای و روز قیامت که ایشان را
 بنی اسد بوده اند در مدینه بسال جدید بایند و آنها را عساکر بنو
 و اراده صدقه کردند و منت اسلام نهادند و گفتند که ما ایمان
 آوردیم ظاهر و باطن فرمان آمد که بگو یا محمد ایشان را که شما در
 و لها خود تصدیق کرده و لیکن بگویند که ما اسلام آوردیم
 پس ایمان تصدیق بدست و اسلام دخول است در اسلامی
 در تفسیر مدارک آورده است میان ایمان و اسلام از روی لغت
 وقت و در شرح سبع فرق است یعنی چون اقوال از زبان
 غیر موافقت دل باشد از اسلام گویند و آنچه اقوال از زبان با
 موافقت دل باشد از ایمان گویند و در شرح هر دو یک است

و دیگر دلیل حضرت امام شافعی است که حدیثی است که در حدیث
علیه السلام در اول مشکوٰۃ و کورست حدیثی که در حدیث
فی الآثار آمده است از بنی مختاران جبرائیل علیه السلام
سأل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الایمان بدستی
جبرائیل علیه السلام رسید از رسول الله از حقیقه ایمان فلما
قسه النبی پس رکاه چون بیان ایمان کرد پنجاه مرتبه
بش جبرائیل علیه السلام بقوله ان تؤمن بالله و ملائکته
و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر خیزه و شتره من التقا
یعنی چون جبرائیل علیه السلام از بنی مختاران رسید که ایمان
پنجاه مرتبه علیه السلام ایمان آنست که بگویی بخدا تعالی حمله
کتابها او و جمله پنجاه مرتبه او و ایمان بباری که روز قیامت آید
است و بگویی که اندازه نیکی و بدی از خدا تعالی است و بعد
سأل عن الاسلام و پس از سوال رسید از حقیقه اسلام
فقال شهادة ان لا اله الا الله و اقام الصلوة و ایتة الزکوة

وجع البیت الحرام و نقصوم رمضان و الافسار من الجبابرة یخ
 چون جبرائیل برسد که اسلام چیست بجا بفرموده اسلام فرمود
 اسلام آنست که گواهی دهی که بدستی و راستی نیست هیچ بود
 بر حق خدای تعالی سجده و بر پا داری پنج وقت نماز کنی تو
 زکوة از مال و حج بگذاری خانه خدای را حرم است و روزه داری
 ماه مبارک رمضان را غسل کنی تا از جنابته خلو کان الایمان و
 الاسلام واحد لما سألته بعد الایمان عن الاسلام بس اگر ایان
 و اسلام یک بودی بر این جبرائیل پرسیدی از پیغمبر اسلام
 بس از سوال ایان از اسلام یعنی اگر ایان و اسلام یک معنی
 یک سوال پرسیدی و سوال علی بن ابی طالب و قال بعضهم ما بیننا
 و کفتم بعضی نما که ایان و اسلام در میان تفاوت میدارند
 چنانچه قول امام شافعی رحمه الله ان اصح ما قال رئیس الائمة
 ابو المنصور الماتریدی تعذره الله بالرحمة والعفوان ولیکن
 تحقیق صحیح تر و واضح آنست که فرموده دار ابراهیم است ابو

ما تری بی غیظ و دوا و اخذ این خالی در رحمت و مغفرت این اسلام
من معرفت التکالیف بالشیع بالحدیث که بدستی اسلام
شما خاتم امور شرعی است و علمای و سید است لوله تعالی
افسر شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه لذی برای
فرمودن خدا تعالی ایای پس هر که فواج و روشن کرد خدا تعالی
سینه او را برای دین اسلام پس وی برده است از خدا تعالی
بر لغت سیر عاقل آورده است از رسول الله سلام برسدند
از معنی شرح فرمودن نور داخل شود و در فواج و کشاوه و روشن
و تابان کرد و باز برسدند که از اجزای عبادت هم باشد فرمودی
انابت و رجوع و میل نماید بسوی دار البقا و پیر و ترک و بر
و دور کرد از دار الفناء و سعادتمند شود برای موت پس از بر
نوبت است از پروردگار خیریش و ایمان معرفت ابتدا بالکلیه و
انسته و ایمان شما خاتم خداست بآیه و سنت چنانچه عمل کرد
و علم شما میفماید و الکلمه واحد لا اله الا الله الرحمن الرحیم

ان فی خلق السموت والارض واختلاف فی الیل والنهار
 والفلك التي تجری فی البحر یانفع الناس وما ازل العدمین
 السما من ما فاجیایه الا اهلین بعد موتها وبت فیها من کل آ
 وانه یف الراح والسحاب المعخر بین السماء والارض لایة لقم
 یعقلون ورفحیرینی آورده است وین آینه که کفیتهم نشان
 است از صنایع حکمه و باریع فطره مرموزی را که خود دارند و
 نظر قابل بر موجودات کارند و آورده اند که کفار متفق بر آنند که ما
 سب بد و شصت بت داریم و می پرستیم و این همه معبودان
 و که ریاست بدست می تواند کرد و محمد گوید که من یک استوارم
 و هر همه عالم بسا از او برین سخن حجتی بیاورد و علامتی بیاورد
 ما برستی او را اقرار کنم این آینه که کو ز ازل شد مشتمل برشت نشانه
 از آیات قدرت الهی بجان و تعالی و در خبر آمده است و ای کسی
 این آینه بخواند و تفکر کند و مانند این آیت بسیار اند و نشان
 خدا تعالی حکم که در حدیث جماعه در صحیح البخاری مذکور است که در

قرین میبندد

بنابر حدیث مسلم نوشته بود و مردمان که بر کردوی نبودند پس
 نگاه مروی باید و گفت ایمان چیست بنابر فرمود علی السلام
 الايمان ان تؤمن بالله و ملائکته و ببقایه و رسوله و تؤمن
 بالبعث درین حدیث ترک ایمان است بکلی یعنی بکلیه تکفیر
 زیرا که ایمان رسل مسلم است بخبریکه نازل گشت بر ایشان و
 محله القلب بقوله تعالى ولكن الله يحب المتكلمين الايمان و
 زیت فی قلوبکم والقلب هو داخل الصدر و دل اندرون سینہ
 است والمعرفه محله الفؤاد و آنچه معرفت است جاوی فؤاد
 است و هو داخل القلب و آن فؤاد اندرون دل است لقوله
 ما کذب الفؤاد ما رآه زیرا که فرمود است سبحانه و تعالی خلاف
 تکلف فؤاد آنچه دید در تعبیر مدارک آورده است که فؤاد
 محمد علی السلام خلاف گفت آنچه دید از صورت جبرائیل السلام
 یعنی گفت که منستم ترا زیرا که او را نخست دید و بدل شک نمود
 بدین حدیث و است و بعضی را تذکره آنچه دید خدای سبحان و تعالی

۵۵

و در چشم سر دید و بعضی گفته اند که روست بدارش و الله اعلم
 بالصواب و التوحید محکم است و آنچه توحید است چنان
 می است شایخ ابو اسحق بصری علیه السلام را بخوار و بی و برسد
 یار و اول بعد از توحید است فرمود ترک الدعوی و کتمان الحاقی
 دیگر رسید که توحید خست گفت آنچه در دل تو در آید و یاد
 خدای تو بکن و پس خدا بسیار بخلاف است التوحید آن تنزه
 عن الفک و الشک و التعطیل یعنی شکی ناپری و الوهیت
 چنانچه اول مرتبه ایمان است و خبر را با وی شرک عیاری نه شرک
 جلی و نه مخفی و صفات ویرا معطل و بیکار نداری که فاعل علیه السلام است
 ویرا دانی و سودا عل الفی و او آن ستر اندرون نواوست فقیوم
 به علم المعرفة پس بر آید و در آن ستر معرفت خدای سبحان فیض عارف
 باشد تعالی بحسب صفاته پس میگرد و بنده عارف خدا تعالی تمام
 منقضا کمال است وی ثم میلا لا نوره درخشند و جلوه و در و روشن
 سازد نور معرفت او را و ندان معنی قوله تعالی و ان معنی نزل و نازل

این نور السموة والارض خدای است راه نمایده اهل آسمان
در زمین یعنی از راه باطل بسوی حق و تفسیر مدارک آورده است
اضافه نور بسوی آسمانهای زمین برای فراخ جلوه و اظهار
روشنائی است تا آنکه روشن گوید تمام سموة و اهل آسمان و زمین
و اهل مثل نوره مشکوة فیها مصباح یعنی صفت نوروی
که حیثیت نشان است در روشنائی مانند صفت طاق است نموده
در دیوار که در آن طاق چراغ بزرگ در روشن و تابان شد المصباح
فی رباجه و چراغ در منزل آینه باشد از جاذبه کانه که در بی
به قدس شجرة مبارکه و آیه چنان باشد که ستاره مانند در
می درخشد و جلوه میدهد در تفسیر مدارک فرمود است که نسبت در
برای زیادتی روشنائی و صفائی او است و تشبیه یکی از ستاره در
داوه است حکم شتری و زهره و غیر ایشان چنانست که دفع کنند
روشنائی وی ظلمات را و افزوده شود آن چراغ از روشن جری
مبارک که زیورن باشد و آنرا درخت بار آورده است زیرا که در

زین مبارک روئیده است که بر که کرد خدایتعالی در آن زمان
عالمین را کشف شد که بقدر بخور در آن زمین بر که کرده شد
و بعضی ایشان ابراهیم علیه السلام است جبریل علیه السلام و بعضی
یعنی که در اندیشه را در تشبیه نموده طاقی افشاده و القلم است
الرجح و کروانید دل مردم در تشبیه نموده آبیه و الف و نموده
المصباح و کروانید ثواب و در تشبیه نموده چراغ و التمسیر
الشجرة و کروانید سر در تشبیه نموده درخت مبارک و اصل
الک موضع خفی و اندرون ستر جای پنهان غایب نهان
و هو موضع نور الهدایت و انجائی نور هدایت خدایتعالی است
و لا یتع المعبد فی شئ و نیست بچهاروی و یستکفی مرئیه
در آن موضع نهان بجزئی سویی الله تعالی جز خدایتعالی انوار او
الله تعالی ان یمدی بعد الفضال چون بخواند خدای جل جلاله
و کرم خویش اینکه هدایت کند بده خود را که گمراه باشد ملحق نور
فی موضع الخفی می اندازد نور هدایت خود در جای پنهان که داخل

کسر است

سر است و بقوله تعالى فهو على نور من ربه و آن معنی توان خدا
تعالی است پس او بر هدایت پروردگار خویش باشند و چون حق بجانب
و تعالی بکرم و فضل خود نور هدایت در بنده گذاره بنید از ذوق قیوم
فعل التوحید پس بر خیز و بنده را کار توحید قیوم خدا تعالی میسر
من الاعمال پس شناسد خدا تعالی را بیکانگی و تنهایی و بیزاری
شود از زبان و از شکستگی و جلی غم لایسک کن ذلك النور حق تبارک
الی الفواء پس فرار گیر و در مکانی مانند آن نور در انوضع خفی تا آنکه
بدرخشش در روشن شود و ظاهر آید بسوی فراد قیوم له فعل المور
پس بر خیز و مراور کار معرفت خدا تعالی فیصیر العبد مومنا مع جمیع شیاطین
الایمان پس میگرد و بنده مومن تمام شد ایطایان ثم تبارک و تلک
النور الی العبد پس آزان درخشند و روشن گرد و آن نور هدایت
جانب سینه قیوم له فعل الاسلام پس بر آنگه در آن بنده را کار
بسلام که قبول کند و بر پا نماید تمام امور شریفی غم میشت ذلك
النور الی الاعضاء پس بر آنگه شود آن نور هدایت بسوی ^{اعضاء}

آنکه بنده مومن و مضاضی با الاجتهاد عن المعاصی و الایمان با
 اللہ از هر پس و رخوا پیش اندازد و را از ترک نمودن و نیز
 شدن از جلد کنان و قبول کردن و اختیار نمودن تمامی و اینها
 خدا تعالی و از احادیث العبد الی ذلک صارت و تقیاً و چون بد
 بنده بجانب تسبیح و مومن تقی ای متقی و و خلق قول که
 ان اگر کم عند الله اتقینکم و در آید و داخل شود بقول خدا تعالی که
 فرمود است بدستی و راستی تحقیق بزرگتر شما از که چند از روی
 اتقی است از شما و در تقسیم هر ارک فرمود که در حدیث آمده است
 هر که از خوش آید که بزرگتر از مردمان کرد که از ضلای تبرسد و تقوی
 پیش گیرد و مودی است از ابن عباس رضی الله عنه که بزرگی در دنیا
 تو کم است و بزرگی در آخرت تقوی است فاذا صار منها انواع
 اربعة التوحید و السوفا و الایمان و الاسلام پس گفتم که
 روشن شود و در اینجا هر نوع یعنی توحید و سوفا و ایمان و اسلام
 فاذا اجتمعت فاشکلی الایمان و صارت دنیا پس چون چهار

آن چهار یوز و روشن نموده در چهار نوع پس کامل که دو ایمان تن
بنده و چهار آنها و این باشند معنی قوله تعالی ان الدین
معه الله الاسلام و آن معنی است قول باری تعالی و رفع هر یک
آورده است ان الدین یک است و باید است از قول آن
شعبه الله انه لا اله الا هو الایة یعنی حکم میکند و غیر ما بنده خدا
که بدرستی و درستی تحقیق وین نزدیک خدای است سهم است
للمومن ان لا یشک فی ایمانه لازم و واجب بر هر مومن
عقل و بالغ که شک ننهد در ایمان خود و حاکم و لا یقول اما
مومن ان یشاک الله تعالی و نمگوید که من مؤمنم ان شاء الله تعالی
ای اگر خواهد خدا و این گفتار او را جایز نباشد لان الله تعالی عال
انما المؤمنون الدین امنوا بالله و رسوله ثم لم یترابوا ای لم یشکوا
فی دینهم زیرا که تحقیق خدا فرموده این نیست آن کسانی که مومن اند
آن مومن اند که ایمان بخدای و رسول وی آورده اند پس شک ننهند
در دین خود و در نفس پدیدار آورده است بدرستی و راستی که این

جان آوردند پس در آنجا خود شکستند از زنده آنچه ایمان آوردند
 بوی و کلمه نم عطف بر ایمان است زیرا که اشعار به استقامت ایمان است
 و ز زمانهای متواخیه در عقیقه حاج آورده است مروی نزدیکی نام
 اعظم رضی الله عنه میاید امام پرسید که تو مومن باشی آن مروت
 بیند نام امام منور که چون شکوفه از تو سوال کند و به پرسند
 گوی بس آن مروت که است و از گفته خود باز آورده من قال نا
 مومنم ان الله تعالى و هر که بگوید که من مومنم اگر خدا تعالی خواهد
 فائزده ای استنشی پس به این پرسش نفس کن از وی که بگوید
 کدام حالت است که استنشی کرد آنکس یعنی از حال ماضی و یا حال
 استقبال ازین سه زمانه بکدام زمانه استنشاکرده است اما استنشاء
 الحالة الماضیه و هو ان يقول كنت مؤمنا انشاء الله تعالی امس
 و یا انکستنشاء بیکه از حال ماضی چنانچه بگوید که من مومن
 بودم انشاء الله تعالی و یروز او استنشی الحالة التي هو فيها هو
 ان يقول انا مومن انشاء الله تعالی الساعة یا استنشاکر و در این حال

نقه
 استنشاء
 استنشاء

که وی در آن

که وی در این حالت و آن استخوان بود که باوید که درین
اگر خواهد خدا تعالی درین ساعت او استثنی الحاله المستقبه
هو ان لقول المؤمن مؤمنه ان شاء الله تعالی یا استثنای
در زمانه آینده و آنچه آن باشد که بگوید سی و ششم مؤمن فردا اگر
خدای خواهد پس هر قول را بیان میکند حکم را فان قال
لست مؤمن امس ان شاء الله تعالی او قال الساعة انا مؤمن
ان شاء الله تعالی و هی الحاله التي سوف بها فقد توفى بيمينه
المؤمنين پس اگر گفت بودم من مؤمن دین روزی که خواهد خدا
و یا گفت درین ساعت من مؤمنم اگر خواهد خدا تعالی و آن ساعت آن
حالتی که آنس در این ساعت پس تحقیق بگفتن این بود
لفظ یعنی استثنای ماضی و حال کافر کرد و زیرا که در ماضی و حال در
ایمان شک آورد و شک ایمان هر دو جمع نشود زیرا که ایمان
تصدیق و اقرار است و آن استثنای الحاله المستقبه و قال المؤمن
مؤمن ان شاء الله تعالی جازله و لکن کما ان ذلک منه بدعه و اگر

و استثناء حال مستقبل کرد و گفت که من مومن شدم بنور اکره
 خدا تعالی جایز باشد و او این استثناء و لیکن چنان گفتن او را حجت
 است پس نباید گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من لم یکن یشتا
حکامه کافر است زیرا که بنور فرمود علی السلام هر که نباشد مومن
 حق پس میگردد کافر حق یعنی هر که در حقیقه ایمان خود شک کند
 او کافر گردد و بی شک چنانچه مشاعره و بستان فغیه گفته است
و ما لله الا لیس له و ناره الناس الامؤمن و مذهب
 فان انت لم تؤمن و لم تک کافر فاین اذا یا احق الناس تب
 در عقیده بجا آورده است اگر استثناء در حق مومن بکنیم بهتر و صواب
 آنست که بگویند من مومن بمیرم ربح ان شاء الله تعالی زیرا که خدا تعالی
 فرموده است ولا تموتن الا و انتم مسلمون و روی عن الفحاک
 رضی الله تعالی عنه انه قال جابر جل الی ابن عباس رضی الله عنه
 و مروی است از ضحاک رضی الله عنه که وی فرمود مردی باید نزد
 ابن عباس رضی الله عنهما و شرح منظومه آورده است که ضحاک در

کلمه ما در قریب چهار سال مانده بود و از روزی که در لور
و دندان روی چن تولد خدا ن میکرد باریان او را حاضر نام
پناه مذوقال یا ابن عباس اقول انما نوسن انشاء الله تعالی
آنروز گفت که ای ابن عباس من میگویم که من موئمنم بنسایت
عالی فقال ابن عباس رضى الله عنهما قلت کت الک افی من
رسوله فیما جاء به من عند الله فقال نعم فقال له ابن عباس
قل یا مؤمن حقا پس آنروز گفت ابن عباس رضى الله عنهما
بجواب وی که فی نال ترا ما در تو بدستی تو ایمان می آری بخدا
و رسول وی در آنچه آورده است از زور و در که پس آنروز گفت
آری پس گفت او را ابن عباس که تو که من میگویم بحق نم و زنده
آیت انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یربوا لای
لم یشتکوا فی الله ولا فی رسوله ولا فی شیء مما من الله پس بخواند
این آیه که جز این نیست که مومنان انک اندایان آورده اند
بخدای و رسول وی پس شک نکردند یعنی شکستند و ایمان که

بجای آوردند و بر سالت رسول وی و آنچه آورده است بهر خبر رسید
از خدای پس در وجه شک نکنند و الدلیل علی ان الاستثنا
نی الا یمان بطل الا بیان فان دلیل که واضح و روشن است بر
آنکه تحقیق استثناء در ایمان باطل می کند ایمان بلا اینست که
ان قال بالعاریسیه اگر بد رستی بگوید بزبان پارسی خداست
انشاء الله تعالی و محمد پیامبر بود انشاء الله تعالی و روز آخر خواهد
بود انشاء الله تعالی و کتابهای هستند انشاء الله تعالی فانه کافر
بلا خلاف پس باین گفتار را بلفظ فارسی وی تحقیق کافر و در خلاف
زیر آنکه در وحدانیت و در سالت و بعثت و در کتابهای منزل و در
اینها شک انداخت و شک در نفس گرفت بهنجلا فلما قلت لا یجوز
ان یقول بالعاریسیه فکذا لک لا یجوز ان یقول بالعربیة پس
چرا که گفتیم و بیان کردم که جایز نیست گفتن بلفظ فارسی پس محبان
جایز نباشد که بگوید بلفظ عربی لا لاری ان لو قال لامرأته
انت طالق ان شاء الله تعالی او قال ان شئت انت ان شاء الله

تعالی او را را عبده است خدایتعالی او را را احسان
علی که انشاء الله تعالی او بعث انشاء الله تعالی لایکون علیه
شیئی و یبطل الاستثنا جمیع الکلام استفهام است یعنی از راه
یعنی نمی بینی بجانب این سائل که مذکور اند برستی اگر کسی بگوید
نعم خود را که تراطلاق است انشاء الله تعالی و یا بگوید نه خود
را که تو را دوی انشاء الله تعالی و یا بگوید برای فلان کس است برین
اینقدر از مال انشاء الله تعالی و یا بگوید خریدم این است انشاء
تعالی و یا بگوید فروختم این غلام را انشاء الله تعالی و برین همه
تصریفات و کلمات هیچ خبر لازم کرد و روی و باطل کتب استثنائات
تمام کلام ویرا یعنی از طلاق و اعتاق و اقرار و از جمیع و غیر
و کک و کک بطل الایمان پس همچنان باطل کرد و استثنائات
ایمان و الله اعلم بالصواب یعنی ان لا یمخالف

الجماعة سزا لازم است بر هر عاقل بالغ مرد و زن و حر و غلام
که مخالفت نکنند و انحراف نوزند از اهل سنت و جماعه لان

البنی صلی اللہ علیہ وسلم لا یجتمعت امتی علی الضلالة زیرا که تحقیق
 فرمود بنحایت سلام که هیچ نشود امت من بر گمراهی پس بچه
 اجماع امت حق و درست و قوی رجحت پس بر مکلف
 واجبست که از ان محالست و من فارق الجماعة المسلمین
 ولم یرکبها حقاً فهو مستعضل و رکه جدا شود و مخالفت نماید از جماعت
 مسلمانان و حق و درست نمیداند او را پس وی بدعتی و گمراه
 است و قال علیه السلام علیکم بالسواد الاعظم و فرمود علیه السلام
 لازم گیرید بر نفس خویش سواد اعظم را یعنی جماعت بزرگ که از مسلمانان
 باشد باید دانست که سواد اعظم اصحاب بنحایت سلام و
 کسانی که متابعت ایشان کردند از تابعین و تبع تابعین مثل ابی حمزه
 ثمالی و ابی سعید خدری و سفیان ثوری و اوزاعی و علقمه بن
 اسود و ابراهیم نخعی و شعبی و مالک و حماد و ابن ابی لیلی و ابی
 حنيفة رضی الله عنهم و کسانی که متابعت ایشان کردند از متأخرین
 و شاگردان اینها مثل ابی یوسف قاضی و امام محمد بن حسن زینب

وزیر و حسن بن زیاد و دوا و طای و محمد بن ادریس شافعی
و ابی عبد الله مدنی و از فقهای خراسان مثل ابی طایف
و ابی سلیمان جرجانی و ابی حفص کسیر بخاری و شیخ بن ابراهیم
بن ادریس و حنفی بن محمد بن صادق و حماد بن ابی حنیفه رضی الله
عنهم را از ایشان که انکس متابعه ایشان کردند از فقهای دین
و جماعت مسلمین تا این زمانه ما از اول زمانه بنی عباس
که دین برگزیده و انهار نمودند از افراد جماعت و انابت نمودند
از اصحاب غیر از اصحاب بغیر از سارعه کردن و انکار و زید
در و نمودن پس آنها که کور شد از اصحابی و تابعی و انیمه و
فقها و غیره که متابعه ایشان کردند از مسلمانان دلیل است بر
اهانت و جماعت و تحقیق اهل بدعت آنها تفرقه شد از جماعت
دو گروه بدعت بر پنج وجه است اول کلام کردن در
ذات خدای سبحانه و تعالی و دوم گفتگو کردن در کلام سبحانه
سبوح گفتگو کردن در قدره و می چهارم گفتگو کردن در افعال

مذکان خدا تعالی جسم گفتگو کردن در حق اصحاب پنج بصر
 اما آنچه کلام او گفتگو در ذات پاک سبحانه و تعالی و یاد و قدوة
 وی است و یاد و کلام او است اگر بغیر حق باشد پس آن با اتفاق
 کند باشد اما آنچه کلام در افعال مذکان خدای است و یاد و حق اصحاب
 پیغمبر علیه السلام است اگر مخالف نص صریح و یا مخالف خبر متفق و یا
 مخالف اجماع امت باشد پس بدستی وی نیز کفر است بلا
 خلاف و اگر مخالف خبر واحد و یا مخالف قیاس تاویل باشد
 پس وی موجب ریت و لیکن بدعت بدست نزدیک کفر و
 آنچه بدعت حسنه است جایز باشد چنانچه خواندن قرآن بجمع و یا
 باواز نیک و سستی سپاره علی و نورتن و خوردن ک
 ترک نمودن از بدعت سیئه لازم است و متابعت کردن اهل بیت
 سنت و جماعه واجبست چنانچه میفرماید رضی الله عنه و لانا
 حفظ الجماعة من سنن الرسول و حفظ سنن الرسول فرضیه
 زیرا که تحقیق نگا بدشتن و پیروی کردن اهل سنت و جماعه

از سننهای رسول است چنانکه در حدیث رسول الله مذکور است
یعنی علیکم بالسواد الاعظم تقاضای امر است پس بکارهای
سنن رسول که فرموده است و فریضه گشت بر هر مکه ای که باشد

(۱۰)

لَقَوْلِهِ تَعَالَى اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ مِمَّا هُوَ طَائِعُوا اللَّهَ فِي
التَّزَايُضِ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ فِي السَّنَنِ زِيرَكَ خُذُوا فَرَمُودَهُ كَمَا
وَفَرَمَانِ بجا آید خدا را و اطاعت کنید و امر بجا آید رسول و بر
معنی آن باشد که اطاعت کنید خدا را در فرایض وی و اطاعت
رسول کنید در سننهای او و لقوله تعالی و ما ایتکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا و سابقه کردن در سنن فریضه است زیرا
فرمود خدا تعالی که آنچه آورده است برای شما رسول و فرموده است
شمارا پس بگریزید و بجا آید او را و آنچه منع کرده است شمارا از او
پس بازمانید و ترک کنید از وی و اعلم ان ابن ابی عمیر علیه السلام
امر حفظ الصلوة بالجماعة و را بها واجبة و بدان بدستی
که تحقیق بمجاہد علیه السلام امر کردند که بدست تن بخواست نماز

فرضیه جامع که درون و وید او واجب من لم یحفظ
 الحاقه و اجبا به مستیع جهات پس هر که نه بیند و نداند و یقین
 نکند حفظ جامع را واجب پس وی مبتدع است تحقیق ازان
 مبتدعان که در حدیث و اهل اندوختن عالیه نه رضی الله عنهم
 عن البی صلی الله علیه سلم انه قال من وقر صاحب کتابا
 اعان علی یدم الاسلام و من تبسم علی وجه مبتدع فکما
 اعان علی یدم الاسلام کذا فی تیسر الاحکام و نه اه الا ینه و نه
 الحج کفی لمن له اونی عقل و درایت و در کفایت معنی فرموده است
 که عقل مشتق از عقل و آن زانو بدست است متکامل
 زانو بدست زانو بدست و آن عاقل را عقل از معاصی یا ربط
 در کثر العباد فرموده است که آیه جامع حروف باشد در لغت و در
 نسخ آیه کلام ربانی است یعنی حضرت امام سراج الامه میفرماید
 که آنچه در کتاب آیات و حدیث ذکر کرده ام این قدر بر کین اندوختن
 ده نمودن و هدایت یافتن و معظمت کردن هر کسی را که ویرانندگی

تیسر الکلام

احادیث

از عقول و ادب

[illegible]

و بعد که از دست بیاورند چون بایستد می خواند الصلوة خلف
 لبستج لایحوز را آنکه تحقیق نکند از درون پس مستدعی جایز
 نباشد و من لم بالصلاة خلف کل یرو فاجتنبوا مستدعی
 و هر که جایز فاند از درون پس از نماز بگوید و بعد از پس از
 مستدعی است حدثنا ابو الحسن قال حدثنا ابو محمد کفایت ما را
 ابو حسن و او گفت که خبر کرده است ما را ابو محمد قال حدثنا ابو قاسم
 قال حدثنا ابو یعقوب ابو محمد گفت که خبر کرده است ما را ابو قاسم
 و وی گفت که خبر کرده است ما را ابو یعقوب و قال حدثنا ابو
 ابو ایوب و قال حدثنا یحیی بن عبد الغفار و ابو یعقوب گفت
 که خبر کرده ما را ابو ایوب او گفت که خبر کرده ما را یحیی بن عبد الغفار
 قال حدثنا خلف بن ابو ایوب قال حدثنا منذر بن علی عن حماد
 عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن کحول الشامي و گفت
 یحیی بن عبد الغفار که خبر کرده ما را خلف بن ایوب می گفت
 که خبر کرده ما را منذر بن علی از حماد از عبد الرحمن از محمد بن عبد

این کجول شامی که از اکابر مفسران و محدثان شامی مشهور بود
انه قال لمصاحبه فی مرض منته اربع لم احدثکم بیا علی بنی
علی السلام فاحذکم بها الیوم یعنی بدستی و درسی کجول شامی
گفت در زحمت و کجوز چهار خیر است که گفته بودم آن شما
را و خیر کردم آن چهار خیر را بشما و پنهان داشتیم آن را و اگر ما
حضور موت نبودیم گفتیم شما ای شیخ که شنیده از من نیستید
پس شنوید و کنید و بدان چهار خیر را که بگویم بشما امر و زوال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقروا الی قبلتکم
وان علموا الکبائر و صلوا علی کل نیت من اهل قبلتکم و صلوا
علی امام لا تنفردوا ولا تجاهدوا مع کل امیر جابر استکمال تقوی
والنفسه و رضایه همیشه فی الناس یعنی گفت کجول که فرمود
بمعاصر علی السلام که نسبت کفر کنید یعنی کافر مگویند کسی را که از
قدما باشد بغیر از ظهور کلمات کفر لان ظهور کفر اگر چه گناه
کبیره بکند و بگذارد باز جایزه بر سر مرده نیک بشاید و در

(سجده)

جنگ نیاید و باغی نشود از هر امیدی جارتا تحریک نشود و قوله
 تعالی ولا تقه وافی الارض بعد از ملاجه باید دانست که از
 اولی احادیث که درین کتاب مذکور شده سند و سند اخذ
 کرده زیرا که طریقه فقها اختیار کرده یعنی فقها که در کتابها فقط در اصل
 و قوی ذکر کرده اند همه احادیث مرسل اند و درین حدیث شایع
 تمام ذکر کرده زیرا که طریقی محدثان اختیار کرده باید دانست که حدیثنا
 و اخیر ما درین مورد فقط نزدیک بعضی محدث جزی فرق نیست
 و بعضی فرق کرده اند بعضی حدیثنا آنست که باشد باشد و اخیر
 آنست که گاه باشد باشد و گاه بکتابه و الله اعلم بالصواب
 و اعلم ان المؤمن لا یکتف بالذنب لا یخرج بالذنب
 من الایمان باید دانست و اعتقاد باید کرد که بدستی
 درستی موسوم کافر مذکور و نه کفر که نه شود و او را به کینه و
 بیرون نباید کینه از ایمان زیرا که میان کفر و ایمان سط
 نیست مگر آنکه که مستعمل شود کینه را و یا سبک خطی و از انکاف

نیتی

این سبب امر اکافر و کفار چنانست لایق گمان الکافران
عالم الحیرات والطاعات. البخرج من الکفر حتی یؤمن بکلمة الحق
چنانچه بدستی درستی اگر کافر بکشد از اعمال نیکبیا و طاعتها چنان
که بکشد اگر چه مقدار ستارگان آسمان و در یک یا بن و قطره
باران و برگ درختان از رشته کفر بیرون نیاید و عمل وی در
آخرت او را هیچ منفعت نکند و مثال طاعه و نیکبیا کافران
چنانست که خاکستر در میدان زمین افتاده باشد چو روزی
باد سخت بوزد پس او بران شود و بر هیچ چهره قدره نباشد
ایشان را که جمع کنند از گرد ما خود چنانکه خدا تعالی میفرماید
مثل الذین کفروا اعلالهم کرمادن اشتدت به الراج فی یوم
عاصف لا یقدرون علی شیء مما کتبوا تا آنکه ایمان نیارند هیچ
نیکویی و طاعه سود ندارد پس مخپان مومن اگر چه گناه کبیره
بکند و مستحل وی نباشد اگر چه بسیار بکند بر عیسی خدای تعالی
کافر از ایمان بیرون نیاید در صلوة مسجودی و روزه

بدست و جماعت آنست که بنده کناه کافر نشود اما بجا آمدن
 کناه کافر شود و بخار و دشمنی کناه آن بود که چون دروغ و غوغا
 گوید و عیب دزدان کند و ربوا و شراب رشوة و حرام بخورد و
 منسازان را زارد و در دل او هیچ خونی و ترسی و پشیمانی نباشد و
 مقصد از کشته نماند و با کسی که ایمان خود را بیاورد و او را
 بکشند و آنها را هیچ خبری و الدلیل علیه قوله تعالی یا ایها الذین
 امنوا اتوبوا الی الله توبه نصوحا یعنی آنچه گفته شد که مومن کناه
 کافر نشود و دلیل است فرمودن خدا تعالی که ای کسانی که ایمان
 آوردهاید تائب شوید و باز گردید و رجوع نماید از کناه آن بحساب
 خدای تعالی توبه خالص و در و اربک آورده است که توبه نصوح
 آن باشد که بعد از تائب شدن خود کند بسوی کناه چنانچه شیر و
 پستان خود کند و بعضی گفته اند که توبه نصوح آن باشد که زبان
 تائب باشد و دل پشیمان گردد و قطع کند کناه را از اعضا و سماء
 هم المومنین و ان صدر منهم الزنا و شر الخمر و غیر ذلک زیرا که

کانه

خدا تعالی

خدا تعالی ایشانرا مومن گفته است اگر چه صلا و روزه و از ایشان
زنا و نوشیدن شراب و از اینها از کفایتان دیگر و دین و
بر آنکه مومن بکناه کار نشود انیت و لکن نبی الله آدم صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود با آنها فاما اهل منها قال الله
و اعصی ایدم رتبه تنگویی و غم خیل و کفر آدم رتبه هرگاه که منع کرد
خدا سبحانه ممتراوم صلاوة الله علیه را از خوردن میوه و دخت
از نزدیکی زن او پس حوا را از آن درخت فرمود و فرمود
بیغرمالی کرد آدم پروردگار خود را پس همراه شد و گفت نهادن
که کار نکشت آدم از پروردگار خود و در مدارک آورده است
که مارت و در فرشته بودند عصیان بر انسان کلمه میکردند
حق سبحانه بر ایشان نفس و شهوة مرکب گردانید باو شای
دنیا اختیار میکردند بر زمین خلق حکم میکردند شب آسمان می
رفتند ناگاه زنکه جمید ایشانرا از تعجب انداخت خمر خورده با
دی زن را کردند و مردی بر فعل ایشان اطلاع یافت او را بکشند

چون از ایشان سرشته گیره بوقوع در آمد عذاب و تیار عذاب
 آخرت اختیار کردند بابل نام جا میت ایشان را در آن جا
 سزگون کرده عذاب میکنند و الله اعلم فکذلک لا یکفر حد
 یذب یعنی شما که حضرت ادم علیه السلام را و ناریوت و مار و
 رانست کفر کرده نشد کینه همچنین چکری رانست کرده نشود
 کینه و دلیل دیگر آنکه چاکر آیات و ال اندر آنکه کینه چکری نشود
 و کذلک روی عن ابی حنیفه علیه السلام و همچنین روایت کرده
 شد از به عمر علیه السلام انه قال سبعة من الهدی و فیهم الخیر
 بدرستی فرمود به عمر علیه السلام که هفت چیز از سنت موهوده است و
 در آن هفت طریقه اهل سنت و جماعه یعنی بیرون از آن هفت نیستند
 و من خرج منهن فقد خرج من الجماعه و هر که بیرون رود از آن
 هفت بر حققت وی بیرون شد از طریقه سنت و جماعه یکی از آن
 هفت اینست و لا تشهدوا بالقبلة بالکفر و لا بالشک
 لا بالتفاق و کو ای نهید بر کسی که از اهل قبله باشد بکفر و نه

بشکر و شوق و روزه سیرایم الی الله و بگذر از این
پوشیده احوال از ایشان است در آخرت بجا آید
تعالی باید دانست که در گناه کبیره است قول از کسی که
یقین و اندک کننده گناه کبیره را عذاب نماند آن قول ضعیف
است دوم قول آنست که یقین و اندک او را عذاب نیست و این قول
مؤثر است اما قول اهل سنت و جماعت آنست که وی در میت
خدا می است نه یقین بر عذاب می کند و نه یقین کند بر عفو
وی پس رو کند پوشیده احوال و بجا آید خدا و صلوات علی من
آیات من اهل القبلة دوم از آن نعمت است که نماز بخواند
بگذارد بر کسی که مرده باشد از اهل قبله و آتش بهر و الله صلوات علی
و الجمعة فی الجماعة مع کل امام بر وفا چهر و سیوم آنست که حاضر
شود بر پنج نماز و فریضه و بر نماز جمعه و جماعت و بگذارد یا بر امام
باشد نیک بد و جاید و اعدا و کم مع کل خلیفه چهارم آنست که
جنگ نکند با دشمنان خود که باغی و یا حربی باشد پیراهن نکند

خود عادل باشد یا جبار و لا تخرجوا الیتمکم بالسیف وان جاوروا
 و پنجم آنست که بیرون نیامید از اطاعت با دشمنان خود و بیست و
 اگر مسلمانان یا اگر چه ایشان جبر و ظلم میکنند و ادعوی عجم میکنند
 و العافیة و لا تدعوم بالسلطان و العقوبة و ستم آنست
 که دعا بکند ایشان را بید عالم که نیک باشند و عاف و دعا نکند
 ایشان را که ملامت شوند و در عذاب گرفتار باشند و جانبدار الهوای
 کلهایان اولها و آخرها باطل و بیفهم آنست که ترک کنید
 هیوار و خواست نفسانی که بد رستی اول وی و آخر وی باطل است
 و هذا کفایة لمن کان له اونی عقل و درایت و این دلایل که
 درین مسأله ذکر شد بیست و یک مرتبه است که او کمتر عقل و دانش داشته
 باشد و احتیاج دیگر دلایل نیست ~~در~~ مینویسند ان تشهد
 بعشرة من اصحاب رسول الله بالجنة باید دانست که کواری داد
 شود که کس را از اصحاب رسول الله که ایشان در بهشت روند
 بی شک بی شبهه لان من لمعن فی هذه العشرة اونی و احمد

فانه صامت مع ضالاً لا يزال بد رستی که عیب گوید و حق
آن ده نفر و یا در حق یکی از ایشان و یا کله کند و یا شکوه کند
پس تحقیق وی مستدعی و مکراه واجب القتل با فضی باشد و
سنا هم رسول الله با سها بهم فعال انافی اجسته و ابو بکر و عمرو
عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف سعد بن
ابی وقاص و سعید بن زید و یو عبیده بن الجراح کلام فی خطبه
و یاد کرد و با هم ایشان را بنی بر اسلام و فرمود که من در بهشت
روم با تمامی ایشان که یاد کرد و در بهشت و اندر رضی الله عنهم و
عقاید سینه آورده بسته کس از اصحاب این که بشارت بهشت
داوه شده اند که این ترا عشاء المیشه گویند ها که خیریت
و همچنین امیر المومنین حسن و همچنین ابی سعید قنبر
و خوات بدر و همچنین فاطمه و خدیجه و عائشه بلکه تمام ازواج
بنظره بشارت بهشت داوه شده اند رضی الله عنهم اجمعین و
خوات بدر سصد و سه کس بوده اند که حضرت اسماعیل

در حدیث

جامع صحیح شمار کرده است یعنی ان تعلم ان انی
کتب فی المصاحف هو القرآن بالحقیقه و باید دانست
و اعتقاد و باید کرد بدستی و راستی آنچه نوشته شده است در مصحفها
ما آن قرآن است و حقیقه است قرآن کلام الله تعالی غیر
مملوق است و نوشته شده است در مصحفها و محفوظ است در
دلها و خوانده شده است بر زبانها و ماوشینده است در
کوشها و غیر حالت و رانها چنانچه ذات ویرا جوهر
عرض نبود کلام ویرا نیز صوت و حروف و مانند وی روان بود
و بدین حروف و صوت که برینجا نیم کلام جل صلاه خوانده ایم
بر آن دلیل که خدا تعالی گفت حتی یسمع کلام الله اگر سیال گوید
که چون قرآن که صفت وی است قابل مابیت و زوال نیست
از موصوف پس مصحف چه میگوی که مکتوب است اجاب گوییم
که قرآن مکتوب است در مصحفها و ملفوظ است بر زبانها و ملفوظ است
در دلها و بدلیل آنکه اگر مکتوب مصحف قرآن نبود مصحف را

حرمة نبودی ولیکن حال نیست که اگر حال نبودی مصحف مجمل
 قرآن نبودی پروا نبودی که مخلوق محل غیر مخلوق بود و دیگر
 آنکه صفت خدای را عز وجل حلول روا بود که انی حصان الله
 یان و معترکه گویند که قرآن محدث است و هر گاه در قرآن ششتم
 انوار حکایت حال از قرآن است قرآن نیست این قول ایشان انکار
 نفس است که اقم الصلوة لذكری وایت دیگر من اعرض عن
 ذکری در قرآن افتاد بزرگی از برکان دین در راه مستقیم
 رسید ایچ مفره و مکتوب محفوظ و محفوظ است غیر حال فیما لم یثبت
 کلام نفسی است یا این مفره و مکتوب محفوظ و سمیع و ال است بر
 کلام نفسی که قائم بذات خداوند تعالی است مجاز است نه حقیقه و مورد
 سلمه الله تعالی کلام نفسی مفره است بزرگوارها را و محفوظ است بزرگوارها
 ما و سمیع است در گوشها را و مکتوب است بر بعضیها ما و غیر حال فیما
 مثال ابن آنت که اگر کسی گوید که قبر شیخ سعدی در شیراز است
 چه گوئی که قبر شیخ شمس الدین است که در شیراز است چه گوئی که قبر شیخ

بحقیقت مکتوب شده یا نه مسجوع و مکتوب جان قبرست نه انگه
حال کرده در کافه که می باید نبشت الگافه قریش نبشته شود
و حال که می بشت شیخ سعدی میخواند چه کوفی که همان بیت است
که شیخ گفته است همان خواند یا دیگری خواند پس آنچه معتز گفته است
موجب کفر نیست بجا میفرماید رضی الله عنه فمن قال بان الله
فی المصاحف ایس یقران فقد کفر پس هر که بگوید که بدستی آنچه
نبشته شد در مصحف قرآن نیست پس وی تحقیق کافر و دغور است
من ذلک و اکثر التنزیل بهذه الایات کلهاء و می منکر شد از
زول این آیه تا ما می لان الله تعالی قال الذی تنزل الفرقان
علی عبده و قوله تعالی الم ذلک الکتب لاریحیه و قوله تعالی انا
نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلاً و قوله تعالی انا نزلنا علیک القرآن
للتشی و قوله تعالی نزل به الروح الامین فمن زعم ان ما هو منه
المصحف ایس یقران فقد انکر التنزیل و من انکر التنزیل فقد
کفر لان اسم الکتب سبیه علیهم یعنی هر که بگوید بدستی چیزی که

آن کتب است در مصاحف قرآن نیست پس تحقیق منکر شد
 نزول قرآن و هر که منکر شد از نزول قرآن پس می تحقیق کافر
 زیرا که تحقیق نام کتاب واقع است بر قرآن یعنی در آیت الم ذلک
 الکتاب لاریب این کتاب نام قرآن است و در تحفه حسینی آورده
 است که الم حروف مقطعه است اسرار قرآن است هر کس از این
 اطلاع نیست و گفته اند که معنی الم انا الله اعلم یعنی خدا و انوار است
 و لک آن کتابی که خداوند تعالی در کتب مقدمه با نازل او کرده
 داده بود و لک کتاب و آن کتاب کامل است یعنی قرآن لاریب
 هیچ شک و شبهی نیست و این کتاب بعضی از ظهور حجت و موضوع
 دلایل مباهله است هر که در زمانی تا مل کند از ریب است و او اند
 اشبه و درو محال است در مدار آورده است که قرآن مصدق است
 یعنی فرق کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام یا آنکه جمله در
 کجا با نازل نکشت بلکه صاحب جده نازل شده و روح الامین نام خلیل
 علیه السلام است زیرا که وی الامین است روحی یعنی نازل کرد و قرآن را

(در باب ۴)
 مصحف و اسرار

جبرائیل امین و دان علیه و دلالت کند بر آنکه مکتوب است و مصداق
 که او خوانست این است تعالی امر بدعا و بقراءة القرآن و ...
 فاقروا ما یسر من القرآن بدستی که خدا تعالی فرمودندگان
 خود را پس بخوانند آنچه آسان بود از قرآن فاذا لم یکن قرا
 فایستنی فقرء پس اگر نباشد مکتوب در مصاحف قرآن پس
 چیزی را بخوانیم و دلیل دیگر آنست الایری ان الله تعالی امرنا
 باستماع قراءة القرآن فاستمعوا له و انصتوا بدستی تحقیق امر
 کرد خدا تعالی ما یا را بشنیدن قرآن پس شنوید قرآن و خاموش
 باشید فاذا لم یکن قرا فایستنی شیء انتم پس حجت نباشد محفوظ
 و مقروء مکتوب قرآن پس چه چیز شنویم و کذاک بن عبد
 نبیه بقوله و قد ایتناک سبعاً من المثانی القرآن العظیم
 یعنی هفت بار خوانده شنیدن قرآن همچنان مستند است خدا
 تعالی بر بنیامین خود که فرموده است تحقیق و ایدیم را سورة فاتحه
 قرآن بزرگ سبع مثانی را سورة فاتحه است و این دو قول است

یعنی هفت آیت و شانی مبارک است که دوبار نام آن است
در مکه و مدینه و یا آنکه در غار و باز خوانده شود فلان کین
الکتاب قرآن فبایستی در حق علی بن ابی طالب اگر نبود سورة
فبالحق قرآن پس کدام حدیث است نهاد خدا تعالی بر پیامبر خود
و دل علیه السلام نهی عن مس المصحف عن غیر الطهارة
بله لا یمس الا الطهارة و دلالت می کند بر آن نیز که مکتوب
در مصحف قرآن است بدرستی که خدا تعالی منع کرد از مالیدن
و بدست گرفتن بخلاف قرازا بوضو بغیر وضو که من کنه
قرازا که با کمال فلو لم کین ما فی القرآن المصحف لما نهی عن
مس پس اگر نبوده که در مصحف مکتوب است قرآن هر تنوع
آورده نشدی از مس مصحف چون این دلالت آیات تمام است
کردیم و اظهار نمودیم که آن در مصحف مکتوب است و در دل محفوظ است
بزبان مقرون است و در گوش مسموع است همه قرآن است پس
و دیگر این کلمه بیاچمی فرماید رضی الله عنه فان قبل القرآن هو

الذی سمع جبرئیل علیه السلام او الذی الی بر جبرئیل الی محمد
 علیه السلام او الذی تقرأت پس اگر گفته شود و بر سیده
 شود از نو که قرآن آنست که جبرئیل شنید و یا آنست که آورد
 یسوی محمد علیه السلام و یا آنست که نوشخانی قلنا ان الله
 قال بلا حرف و صوت و هجاء و اسمع الله جبرئیل بصوت و
 حرف و هجاء و قرأ جبرئیل علی محمد و قرأ محمد علی الصحابة فبعد
 اما سمعوا منه اجتمعوا علیه منهم عبد الله بن مسعود و عثمان بن
 عفان و علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و کتبتوا فی
 المصاحف بکونهم که بدرستی راستی گفت خدا تعالی بغیر آواز و حرف
 و هجاء و شنیدند جبرئیل را با آواز و حرف و صوت و هجاء بخواند
 جبرئیل بر محمد علیه السلام و بخواند بجا بر علیه السلام بر اصحاب کاتبین
 و بعد از شنیدن از بجا بر علیه السلام جمع شدند و اتفاق کردند
 اینان بر آن که بعضی از اصحاب آن عبد الله بن مسعود و عثمان
 بن عفان و علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و نوشتند

در مصحفها بخدیش در مصاحح المصباح فرموده است از آن وقت
که قرآن نازل شد کجوف تبدیل و تغییر نگزوده است در عقاید سنی
آورده است که چون حق بجای کلام بوحی میگرد آسمان در سخت
جنبش برآمدی و چون اهل آسمان می شنیدند نیمه بخیا و نند
و بهیوش شدند از هیبت جل جلاله پس اول از ایشان که سیر
داشت جبرائیل بود پس کلام کرد بوی حق بجایه تعالی بوحی بهر
جبرئیل که هست و اراده خدا تعالی میبود پس سیر کرد جبرائیل علیه السلام
جائیکه حکم او باشد در مدارک آورده است که نام قرآن در شب قدر
از لوح محفوظ بوی آسمان و نیا نازل شد پس از آن جبرائیل علیه السلام
در مدت بیست سال بوی محمد علیه السلام یاورد و پس بن
رسا سمع الله تعالی جبرائیل عم و بن ما اتی به جبرائیل علیه السلام
الی محمد علیه السلام و بن ما سمعوا من النبی علیه السلام و بن ما کتبوا
فی المصاحف فرق و نیت بیان آنچه شنوا از خدا تعالی جبرائیل
را و بیان آنچه آورده است جبرائیل بوی محمد علیه السلام و بیان

آنچه شنیدند از پیغامبر علیه السلام اصحابان و میان آنچه نوشتند
 ایشان در مصحف هیچ فرق نیست چون داشتیم و تحقیق کردیم
 که هیچ فرق نیست از خدا تعالی تا در نوشتن در مصحف و اقران
 واحد پس قرآن می است هیچ فرق و میانیت ندارد و فان قبل
 هذا قال الله پس اگر گفته شود که این قرآن فرموده خدای تعالی
 است قل نعم بگو آری این قرآن فرموده خدا تعالی است و در و
 هیچ شکلی نباشد فان قبل می قال پس اگر باز پرسیده شود که در
 کدام وقت گفت خدا تعالی قال ملائمتی بگو فرمود خدا بغير از وقت
 فان قبل این قال پس اگر گفته شود در کدام جا فرمودست قل بلا ایا
 بگو که گفته است بی مکان فان قبل گفت قل پس باز پرسیده شود
 که چگونه گفته است قل ملائمتی بگو که بغير مکانی کیفیت خواند
 لم قال پس اگر پرسیده شود برای چه غرض گفته است قل بلا بگو
 بی غرض فان قبل بگو قال پس اگر باز پرسیده شود که چند مرتبه
 گفته است قل بلا بگو بگو نیز چند که فان قال له بگو ام بغير وقت

باز پرسیده

بگو ای خداوند

از وی میجو شود و او را مؤمن توان گفت و قال بقدریه و
المعترنه بحججها من الايمان وللايدخل في الكفر يكون بين
الكفر والايمان واذا انما باب الله شبه واذا ارجع عنها ما نهى عن
في خيرة الايمان فاذا ايات قبل ان يتوب دخل في خيرة الكفر و
يخبر في النار و گفت معترنه و قدریه چون مؤمن گناه کبیره
بکند از ایمان بیرون آید و داخل کفر نشود و میان کفر و ایمان
باشد پس چون تائب شود پدید رود خدا تعالی توبه از وی و چون
رجوع بکند و تائب شود از گناه کبیره پس گشتی در ایستادگی ایمان
بس اگر بکشد و بدش از توبه کردن در آید زیرا که هر وقت در و دروغ
ماند و احتیجت بقوله تعالى ومن يقبل مومنات بعد ما فرأوهن
سالا فیهما اخبر الله تعالی انه یجلی فی النار و الخلود المطلق
انما هو لکافر یعنی این پیرست طایفه حجت و استیلا گرفتند
بفعل خدا تعالی که آیه مذکور شد یعنی خبر رو خداوند تعالی که قائل
مؤمن بهم در همه همیشه در و دروغ باشد و همیشه مطلق نباشد

در دوزخ مکره فرایا اما نقول لهم انما احتجتم بهذه الآية
 لمعاندکم و مخالفتمکم فلو ساعدکم السعادة لما ابتغتموها و ما خلفتم
 الصحابة رضوان الله علیهم اجمعین لان الصحابة و من بعدهم
 من اهل النفس باجموع اعلی الاله المراد من الآية الاستحلال ^{القتل}
 و مکذا قول بن عباس رضی الله عنهما و هو تبرج الترحان القرآن
 لیکن ما جواب سیدیم اینست که بدستی و راستی جز اینست و شاید که شما
 حجت گرفته اید باین آیه از بهر عداوت و مخالفت کردن از مذہب
 حق که سنت و جماعت است پس اگر یاری میکرد شما را سعاده ابدی
 چرا مبتدعی می شدید و هر آینه با اهل حق مدعی نبودید و مخالفت نکردید
 از قول صحابه و از قول کسی که پس روی کرده اند از اهل تقصیر
 صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین زیرا که این من اتفاق نموده
 اند برین که بدستی و راستی مراد از معنی آیه حلال بند شدن قتل
 است یعنی هر که کشتن مؤمن بهم و بسته حلال و اندکافر کرد و
 جزا وی دوزخ باشد اید اما و نه نیست قول این عباس که

روی سحر است و فرستاده شمس المکرمین است بعد از این
عمر یکصد و بیست و هفت ساله ایان کرده صاحب شک نبود
که ای دادن بدو رخ فانی مومن و ربوا خور و خورنده ماتم
ماتم و کوبانی دهنده بدو رخ و توطع رحم یعنی مارا و کواچی است
بدو رخ و نفس اینها هیچ شک نبود تا آنکه نازل شد آن
لایحه این نصرت بدو و بعد از آن و کاس پس غاموش ماندند
کواچی ایشان و نقل است از کتاب نسخ و المشوخ و هر چه در آن
و عید و تمهید است نسخ این آیه است قوله تعالی یزیدناکم
الیه و لا یزیدکم فی العسر و ربان قلیه ابواللیث آورده است
که آیه مومن یقین یؤمنون ایشان تیسین جابیه نازل شد که وی
جودی را غفل کرده بعد و مرتد شده برین مکه الحقیقه جواب
فکر و آیه مذکوره فرموده اند خسران و جهنم ای جزا او و رخ
است اگر جزا داده شود و لیکن امیدوارم که او را جزا دهند
حاجه روایت کرده اند از انبیا بن ملک رضی الله عنهما که بول

(۵۷)

و برود عین سلیم بر چرخ و عده خدای است از نور است
و بر برساند و بر چرخ و عده است از عذاب است
خیار است علی اما لایم ان الخلو و یعبیر عن اللایم و انما
یعبیر عن طول الزمان بقال الله فی غایت السجده
جنسیه یعنی آنها که حجت و استدلال و فقه از کفایت معنی کافر کرده
یعنی خلوه و مطلق جواب اول بنا و لیست محال باشد و جواب دیگر باز
بر آن است که ما سلامه ندانیم و نمی دانیم و حکم کنیم که بدستی خلوه و محال
کرده خود از ایدیت و بخارین بایش که بارت از خلوه و عبارت کرده
شود و درازی زمانه را تا چه کفایت خود که خلوه لایم فلان فی السجده یعنی
با و شاه و عالم فلان که در بند خانه در از مدت از مدت و کفایت
این و فقه سلیم این با عورت است چو و حق موسی علی السلام
و عاقلانه اگر و بلیم سلیم را بعد از آنش سینه فدا و چو سلیم است که
و باز کشاد و بدین ذله ماند طول الزمان خدا خبر کرده است از قرآن
قال الله تعالی خبر عن بلیم و انما اهل الی الارض ای اهل الدیار

بس اگر آن سایل باز پرسد که خدا تعالی بآواز گفته یا بغیر آواز
قل با صوت بگو گفته است بغیر آواز و من قول بغیر آواز
مبتدع فاجنبوه و هر که بخیر این جوابها که مذکور شد نیز جواب
دیگر میدهد پس او مبتدع همراه است و بر جواب او را اعتقاد
نباید کرد پس بگریزید از وی و دور باشید از او درین مسأله
است که محبت کردن و دوست داشتن و رغبت نمودن با مبتدعا
جایز نباشد و همچنان کسی که اقوال افحال احوال و مخالفت با کلام
و احادیث رسول و امامان مقبول بوجیفه شافعی و مالک و احمد
و شرح و تالیف رسول و شرح باشد از او بر سر بیرون واجب است
و ایضا و آن دلیل واضح است حکم واجب الوجود از زمان
مکان و مثل مانند و از جوهر و عرض و عین و حدوث و سبب
منزه و مبتدع است و همچنان صفات وی که از کلام غیره بگرفته
بیج خبر نیست نباید پس مینویسند ان یعلم ان من قال ان
لا استطاعة قبل الفعل فهو جری و من قال بعد فهو قدری

باید داشت که گوید بدستی قوت استطاعت پیش
 از فعل باشد پس او از مذنب جیرت یابد و هر که گوید استطاعت
 بعد از فعل است پس از مذنب قریه است و مذنب است و عا
 آنست که استطاعت یا فعل است بر مکلف واجب
 که بداند و ندانست و جماعت نیز هیچ وقت از خداوند
 تقصیری نیازی نباشد بهر دو مژدن را و از خداوند تقصیر
 یابد و بهر حکم از خداوند یابد و کمال حق حیدانیت که از
 خولقتن ذل و نیازمندی و التماس و اگر قوت پیش از
 بودی آن قوت را بقا نمودی تا وقت فعل پس فعل بقوت
 معدوم حاصل آمدی و اگر چنین بودی فعل موجود آمدی
 وقت فعل پس قوت ماندی و اندرین باطل کردن خدا
 و سندی بود از برای آنکه و الوجود وجود فعل از ناقوی و اگر
 انبر و نبود که آن فعلها موجود آمدی بخودی خودی آنکه
 او را فاعل بود من عین الحیات و فتح المفضلات و غیر

گرفته می شود از معنی که نیست نه تاثیر خبری از کمالات در هیچ چیز
اصلاً و اگر نه لازم شود و استغناء آن اثر از حق تعالی پس معنی
الوہیت فوت شود از حق تعالی و این محال است پس واجب است
که معجزات تاثیر نیست در هیچ اثری بطبع و نه بوضع بلکه تبارکی
حق تعالی عادت را با فریدن این تاثیرات وقت مجامعتی که
آن تاثیرات را حق تعالی بآن شمارند کرده باشد زیرا که حیاتی
علی الوام فوت شود و درین است معجزه که قدرت حادثه
را تاثیر گویند و فلاسفه را که تاثیرات را از جمیع گویند و در
تاثیرات مذکور بعضی گویند که تاثیرات را بطبع و قیقه است
بخلق بر و کار و جل چنانچه دفع کسکی از طعام و تشنگی از
آب و ستر از جامه و روشنی از آفتاب و سحر از آتش و غیر
از کار و روشن شدن از گوش و کفن از زیان و دیدن از چشم
و همچنین در جمیع کمالات بی نهایت و این طایفه را طبایع
گویند و در کفرایشان اتفاق است اهل سنت و جماعت را و بعضی

۴۱

گویند که تاثیر نیز از فیض حق تعالی است و لیکن این تاثیرات
 درین خبر متباد و است اگر از اینها منع کند حق تعالی بلیست این
 تاثیر کند چرا که آیات و ترکند و آتش نوزد و بر کفر ایشان
 اختلاف است و در بدعت ایشان اتفاق باشد و اکثر مومنان
 از بدعت ناشایسته ایشان و از اعتقاد نابالیه خلاص نمایند
 و این سنت و جماعه رضی الله عنهم و نور الله ابصارهم بر این اند که
 نیست هیچ تاثیر در هیچ چیز از ممکنات از روی طبع و نه از روی قوه
 بلکه جاری کرده حق تعالی حادث را که پیدا میکند سیری بحیر و خود
 طعم و دفع تشنگی و وقت نوشیدن آب بر بدن و وقت روان
 کردن کار و همچنین در جمیع ممکنات بی نهایت بر کشف کرد و حق تعالی
 بمحض فضل خود طایفه اهل سنت را بجهاتی اشیا حاکم در قوه
 بعد همان مکاشفاتی که خاص کرده است حق تعالی بدان اولیا خود
 را تا آنکه نجات یابند بدان از افات کفر و بدعت و مکاشفاتی که بغير
 این وجه است التفات نمیکند و بلیست آن که آنکه موافق اند

بحکم حق تعالی

بحسن توفیق برورد کار عزوجل واعلم ان العبد وادعی
قوة العمل ثم متفق بذک حتی یلزم علیه الحجة ویدان بدستی
مربطه را داده شده است قوت عمل را بدون عقل وبلوغ برسان
کلیف کرده شده بان عملی طاقت وی در او نیست تا آنکه
او را حجت لازم شود بوقت بزرگش و لم یعط قوة التوفیق
و داده نشده بده را قوه توفیق عمل لازم صفت است عزوجل
زیر آنکه توفیق صفت برورد کار است عزوجل و القدرته لقول
الطیر والشمس منی و لیس الله فیہ صانع پس قدره گویند که نمی
و بدی تمام آن از مایان است و خدا را در این هیچ کاری نیست
و الجنبی یقبل الخیر والشر من الله لیس فی فیہ فعل ویریه
گویند که نمی و بدی تمام آن از خدای است و در این کار
سبب زیرا آنکه مایان مجبور القضایم فالله صاف
الربوبية الى الله والخیر صاف العبودية الى الله تعالى وكلا
إحاطی الضلالة پس قدره اضافه خداوندی بسوی نفس خود

گرد و جبریه اضافت عبودیت بجای خدای سبحان دارند
 مرد و طایفه آنها در کمر ای و کفر اند و اعلم ان من حق عبودیت
 قصده و مراده الطاعت و طلب رضاى الله تعالى بحج التوفيق
 من الله تعالى و بدان بدستى هرگز نیست او و طلب و کما و
 خواستش وى طاعت ثابت و بطلب رضا رضاى الله تعالى هرگز از خدا
 تعالى توفیق آن عمل نیاید و من کان قصده و مراده المعصية
 و ما فيه غضب الله تعالى لا یجد توفیق ذلک و رگرا باشد خواست
 و طلب او کناه و یا خبری که در وی تهر خدای است نمی یابد
 توفیق بیک عمل بقوله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم
 سبلنا وان الله لمع الحسین و در مدارک آورده است
 خدا تعالی مجاهده مطلق فرمود و هیچ فعل مقید نکرد و این را که
 متاویل شود هر خبری که مجاهدت وى واجب است از نفس شیطانی
 و دشمنان دین یعنی خدا تعالی میفرماید انگ اینکه مجاهدت
 میکند در حق ما و از برای رضا ما و برای من خالص است آنرا زیاده

میگویم ایشانرا هدایت بجانب نیکی و توفیق نکلی و در نجاست
 قول است در عبادت بعضی گفته اند معنی این باشد آنکه آنکه
 جهد میکند در جنبه نیکی دانسته اند از علم و عمل برآیند هدایت کنیم
 ایشانرا سوی خبر که نمیدانند گفته اند هر که عمل نکند خبر نیکی نواز
 است از علم توفیق یابد بر خبری که خوانده است از علم و بعضی گفته
 اند آنکه جهد میکند و طاعت عمل برآیند هدایت میکنم ایشانرا راه عمل
 بدان علم و بعضی فرموده اند هر که جهد میکند در اوقات سنت هدایت
 هدایت میکنم ایشانرا راه هدایت و بعضی گفته اند آنکه جهد میکند
 در رضای من هدایت میکنم ایشانرا محل رضوان و از این
 تعبیر این معنی آمده است آنکه جهد میکنند و طاعت با من
 برآیند هدایت میکنم ایشانرا راه ثواب و بعضی گفته اند آنکه
 جهد میکنند در توبه برآیند هدایت میکنم ایشانرا راه اخلاص و سستی
 که خدا تعالی باینهاست با نصرت و یاری در دنیا و ثواب
 مغفرت و آخرت و الله اعلم بالصواب

۴۷

وقال بعض الروافض الشيعة الايمان على الله تعالى لا اقرار وتصديق واما في الاقرار والتصديق في الاقرار والتصديق
 لم احرنا بالاقرار والصدق حيث اصرنا

والعلم ان الايمان على الجارحتين بدان بدستی که ایمان
 بر دو عضو است القلب واللسان فی و است دوم زبان
 لان من عرف الله تعالى بالقلب ولم يبال لسان فهو كافر
 زكرا که بدستی که بشناخت خدا تعالی بقلب و اقرار نکرد و زبان
 پس بی کافر باشد و من اقر باللسان ولم يعرف با
 القلب فهو منافق و هر که اقرار کرد و زبان و نشناخت خدا را
 بدان پس وی منافق باشد و من قال ان للايمان على اللسان
 دون القلب فهو كافر في و هر که بگوید که ایمان بر زبان است
 بغير تصديق و لیس پس از مذهب کرامیه است در مدارک
 آورده است و تفهیم این آیه و لما يدخل الايمان في قلوبكم
 يعني و این آیه رواه است مذهب کرامیه را زیرا که در مذهب شیعه
 ایمان بدان نیست ولیکن ایمان بر زبان است و قد اختلفوا
 الناس في الايمان و تحقیق اختلاف کرده اند و مان
 در ایمان و قال بعضهم الايمان هو الاقرار بالالك والمعرفة

بالقلب

بما القلب والعلل بالجوارح وبعضی ایشان کفایت اند که ایمان
اقول زبان است و معرفت بدل و عمل کردن و این است
و نه اقول المستمع و نیز قول مبتدعان است زیرا که طاعت
را داخل ایمان کرده اند و ایمان را کمی و زیاده گویند و قال
بعضهم الايمان هو المعرفة بالقلب ايضا اقول الله ان وكلف
بعضی مردمان که ایمان است که معرفت دل باشد بی اقوال زبان
و هو قول البهيمية والمجتمية و آن قبول جهیمیه و مجتمیه است که
بر دو گروه از عقاید و گروه اند و اعتقاد ایشان بر این است
که ایمان بدل است بی اقوال زبان و از عذاب کور و وال
و نمی شنکرا ند و نیز شنکرا ند از حوض کوثر و از ملک الموت و سخن
موسی علیه السلام با خدا تعالی و خدا تعالی را جوهر و جسم گویند
نحو ذیابند منها و الصوار فی ذلك ان الاقوال من غیر معرفت
القلب نفاق والعكس كفر و معرفت القلب مع الاقوال
باللک ایمان و درست و نیک بن مسکه آن باشد که بدست

اقرار زبانی بی معرفت دل اتفاق است و بکسر این کفایت
 یعنی معرفت دل نیز اقرار زبان کفر است و مرنه دل با اقرار
 زبان ایمان باشد و در صاوة سعودی آورده است که ایمان
 اقرار زبان و تصدیق و شستن است بدل اما معرفت بی تصدیق
 ایمان نیست بدلیل را بلیس علی اللغنه که همه را میداند و تصدیق
 نمیکرد و اقرار بی تصدیق هم ایمان نیست و فتویٰ حاجه امام
 منصور را تریدی بر اینست که ایمان است و رکنه العباد آورده
 است که اقرار صورت ایمان است و تصدیق بدل معنی ایمان
 است و صورت بی معنی را هیچ چیز نخرند پس اقرار و تصدیق
 را صورت و معنی همچنان باید که رسول علیه السلام فرمود
 که من قال لا اله الا الله خالصا و مخلصا دخل الجنة یعنی طاعت
 آن باشد که زبان وی بگفتن این که صورت است و درست
 باشد و مخلص آن که دل در شناخت و دانش معنی این کلمه در
 کرم و دران راسخ و درست بود تا وعده داخل بهشت

از نور ویر حاصل گردد و چنانچه حاصل گردد و احدی نباشد
 به فعل حق از دستش دورست یعنی حاصل گشت و معنی
 الاقرب فهو الاستمال شرف الالات و هو الذی فی
 شرف العالات و هو قول لا اله الا الله محمد رسول الله
 اما معنی تصدیق فهو اماره القلب بوزعرقه التوحید
 الذی یفعل علی نور العرش المجید ما ورد فی الاخبار ان
 نور العرش تفصل علی نور الشمس بنانین درجه و نور
 الایمان تفصل علی نور العرش بنانین مایه و چنانچه کدانی
 کفایت الشجری و انوار در میان انوار بوسیله آنست که آنها
 یکم بر عرش مجید کلام توحید بنیشت ساخت نوری از ان
 کلام روی یافت که بیش از مرتبه بر نور آفتاب رایج آمده و
 این بار دل بنده عارف حق تعالی بوسیله قلم بدست کرم
 مجبوی خود بنیشت چون ایمان عبارتست از اقرار و تصدیق
 مثال وی گویند که از یک چیز نباشد بلکه از دو خبر مرکبست

فرما ید رضی اللہ تعالیٰ عنہ کسل الفرس الابلق بعلی ایما
 اسب ابلق است و ابلق آن باشد کہ زنی سیاهی و سپیدی
 فان الفرس اذا کان ابیض سُمی اشهب پس بکدی بیاض
 دی بنیان است کہ چون سپید بشد نام نہادہ شود شہب
 و اذا کان اسود سُمی اودم و چون باشد سپیادہ نام نہادہ شود
 اور اودم و انکان فیہ سواد و ریاض سُمی ابلق مہتا ایضا علی ما
 بنیادہ و اگر باشد در یک سیاهی و سفیدی نام نہادہ شود اورا
 ابلق و رجائیر همان مثال است را کہ ما بیان کردیم اورا یعنی
 او را بی تصدیق نفاق است و تصدیق بی اقرار کفر است و اقرار
 با تصدیق ایمان است تمام الایمان ان تعرف اللہ وحدہ
 لا شریک لہ بالعرف لما تعرف بالک ان پس بیان میکنم
 کہ تمام ایمان آنست کہ بشناسی خدا تعالی را و بگویی ویر تمام
 صفات وی کہ کیست اورا هیچ انسانی نیست تصدیق دل و اقرار
 بکلی بر زبان و تعرف کیفیتہ و مشغول نشوی بشاخن کیفیتہ

او بخای و مکاری مکن در ذات وی که ممنوعست
 بنرس ای حردنه نین بخون کرد کس نبردست کشتی
 برون درین ورطه گشتی فرود شد هزار که بدانند تخت
 برکنار کما قال الله تعالی موسی ابن عمران فی مناجاته ان
 یا موسی اعلم انین ولا تعلم انین اعلم انی الله ولا تعلم کیفیتی
 واعلم انی رازق ولا تعلم انین ارزق حاشا که فرمود خدا تعالی
 برای موسی ابن عمران در وقت مناجات او که ای موسی
 بدان و بهر پس از تو و خبر و بدان و سوال مکن از تو و خبر و دان
 بدانی و بهر کسی که بدستی من خداوند منم و در کیفیت ذات
 من مشغول مباش و بدان که روزی دهنده منم و بهر کسی که از
 کجا بدیم در جواب مذکور است که فکر کردن در ذات سبحانه ازنا و
 است چه ذات وی متمنع الا در است و اشاره باین معنی است
 قوله تعالی و یخذکم الله نفسه و الله روف بالعبا یعنی مید
 خدا تعالی شما را از ذات خود که بهر این مکرر دید و طالب

(نرس)

بیم میدید

یا فتن وی متوید و این غلبه مقتضی روفت و رحمت ویرا
بر بندگان خود که اوقات ایشان سه ساعت بود در
اخبار آمده است که موسی علیه السلام از دنیا هیچ ندانستی نبی است
و او را نبوت طعام دادندی موسی علیه السلام از بن ماول گفت و
آلی ما بذه الذلّة اذ للّٰتی بان عبادک یغثنی بذایوماعیشتی
بذالسلّة فاجی الله الیه یا ابن عمران کذا الفعل یا ولایامی اتوق
از زانهم یا یدی البطلان لیوجروا بهم یعنی موسی علیه السلام
عرض نمود که ای خداوند این چه خوارست که مرا خوار گردانیده
در میان بندگان خود که این کیم طعام چاشت میداد آن دیگر
مرا طعام شام میداد حق تعالی وحی کرد که ای موسی که من بدوستان
خود چنان یکدم دست من چنان رفته است که روزی بدوستان
مخو را از دست عافلان و بطلان اهل دنیا پاکنده میکردم تا
بطلان تیره روزگار بسبب این روزی بدوستان ما بسبب
شرف که ندان قیل فی تقسیم قوله تعالی میخواند مالش و توبت

و منه ام الكتاب یعنی بخود الله المعاصی عند التوبه و
قیب توبه را حق المقرون علیه وان القول بتبدیل
یوودی الی تجوز التبدیل علی الله تعالی معال عن ذلک
پس اگر رسیده شود در تفسیر قول تعالی ناچه کرد اند خدا
اچو میخواهد و ثابت کند چیرا که بخوام و تزدوی است اصل
کتاب یعنی نوح محفوظ معنی آیت أنت که محو کند و ناچه
کرد اند خدا تعالی که مان نزد یک توبه کردن و قبول و ثابت
دارد توبه بروی و تحقیق شد مذ مفسران بر آنکه قول تبدیلی
برساند بوی درست بودن تبدیلی بر خدا و او منزه است و
میراست از تغیر و تبدل احب القلیم بمو کاین قلنا لکن تو
فی اللوح صفة للعبد شفا و سعادة و ليس من صفات
الله تعالی و العبد يجوز علیه التغير و التبدل من حال الی حال
و کذا الی صفة بگویم اچو نوشته است در لوح محفوظ صفت
مرتبه درست از بد بختی و نیک بختی و او از صفات خدای سبحانه

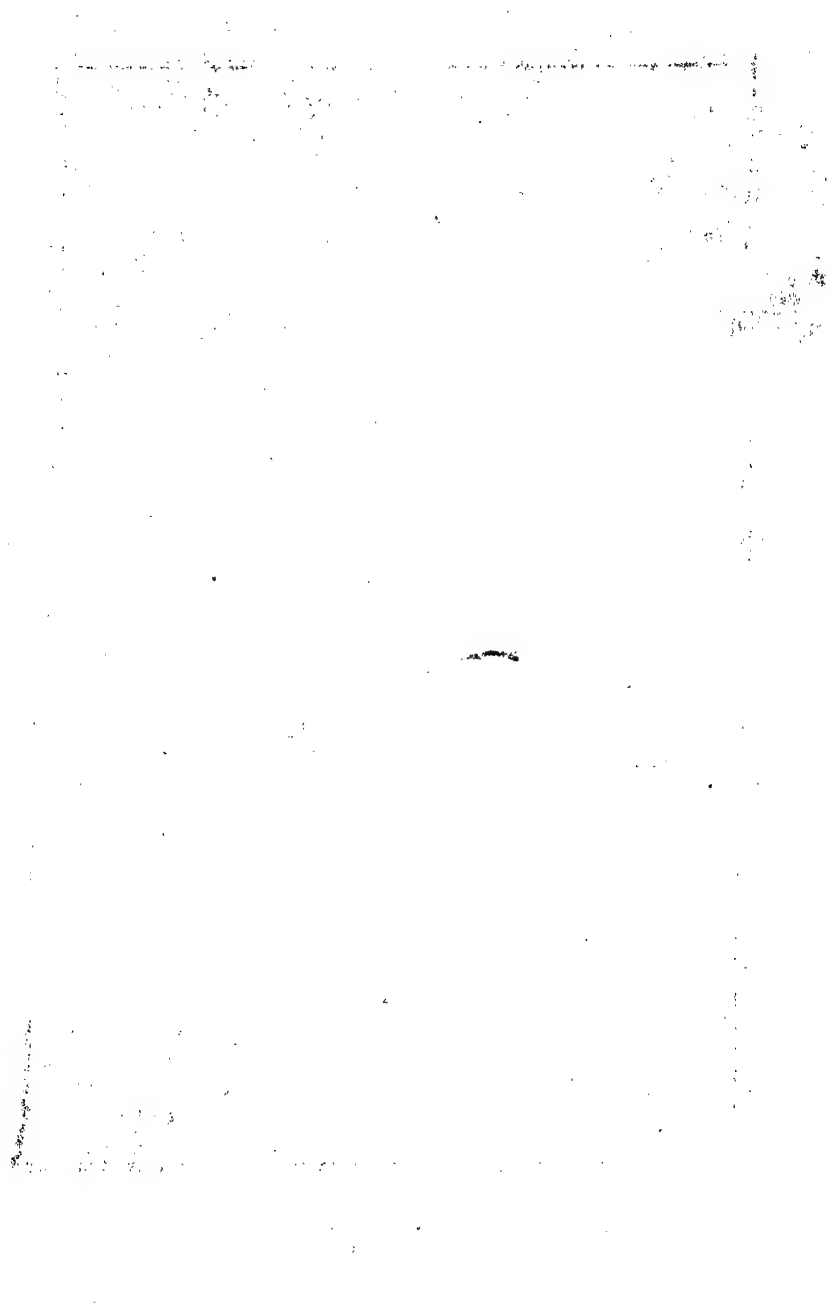
و تعالی که نیست بروی تغییر و تبدل شود و لکن بنده است جایز بند
بر روی تغییر و تبدل حکایت حیات و هماره و پسر بی و جالی و
غیر فلک و همچنان جایز باشد که تغییر و تبدل شود و در صفت بی
حکایت کفر و اسلام و سعادت و شقاوت اما این زمانها و احوالات
و تغییر و تبدل در ذات و صفات است و خدای سبحان از این
همه بیخبر و منزه است حکایت بزرگی در قصیده الهامی فرموده است
و لا یضی علی الدیان وقت و آزمان و احوال بحال اما

قضا و قدره تعالی و قدره فلا تغیر فیہ و القضا صفة القاضی
و المكتوب فی اللوح مقضی محدث و آنچه باشد قضا و خواست
و قدر خدا تعالی پس نیست هیچ تغییر و تبدل در روی و آنچه قضا
و حکم باشد و صفت قاضی است و آنچه مکتوب و نوشته شد در لوح
محفوظ و قضا و حکم کرده شد حادث شد و در تفسیر مدارک آورده
است که لوح از یکدانه در سه بیت طول و از آسمان تا زمین
است و عرض و از مشرق تا مغرب کناره اول از اقیانوس است

و او در کنار فرشته است بر عین عرش و پرستی در و نشسته
است و بعضی گفته اند که بالای او بعرش است و بر او
در کنار فرشته است و محفوظ است از وصول شیاطین
لوح خبری باشد که لایح است فرشتگان از پس بخوانند و یا غافل
و صفه الرب جلّت قدره غیر محدث و صفت برود و کار ما که
بندنی و یا قدر است بر همه مقدرات غیر محدث است صاحب قدرت
وی قدیم صفات یائیزه قدیم جدایی و مباحثت نه پذیرد
باید دانست که در میان صفت و وصف قیاس است که صفت
قایم بوضوئ است و وصف قایم بواصف است و المقضی محدث و
الحکم غیر محدث و المقدور محدث و تغییر المقضی لا بدوان تغییر
للقضاء و آنچه قضاء حکم کرده شده و یا روی حادث است و حکم
و قضاء سبحانه حادث نباشد بلکه حادث مقدور مخلوق باشد
و بتغییر شدن خبر که قضاء کرده شد نمیکرد و تغییر قضاء خدا تعالی و الله
اعلم اذ الناس علی اربع فرق و دلیل مختصر آنست که تغییر

مقتضی است زیرا که مردمان که بر ایشان قضا کرده شده اند و از ازل
 ابتدا و انتهای احوال ایشان جمله در پیافرفته است از حق مستقیم
 قضی علیهم بالسعاده ابتدا و انتهای بعضی ایشان که روی است
 که قضا کرده شد بر ایشان بالسعاده در اول و آخر عمر محتاج به تفریح
 یافت بشی علی و ولدی الحسن و الحسین مشبهاده الکفار عظیم
 رضی الله عنهم اجمعین چنانکه حضرت علی مرتضی و سرور فرزندان
 او یعنی حسین از روی ختم شادی بر آنها و الکفار آنها
 کردن در بستان فقیه ابواللیث آورده است و روی است از
 امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه که وی فرمود است
 که من با جناب مبارکت میباشم چون حسن زاده نام او را
 نهادم پس رسول الله سلام باید باین نام او را خبر کردم پس فرمود
 علیه السلام فی بلا حسن پس چون حسین زاده نام وی را خبر
 نهادم پس باید بنمایند علیه السلام او را باین نام خبر کردم فرمود
 نام او حسین است پس از آن فرمود علیه السلام که من نام این

برود و اسواق نام بود و زندان مارون بنابر علی سلامه
بنام کی شکر از نام دوم شبیه بود و قرین بود
فرض عظیم الشقاوة ابتداء و انتهاء و کروی دیگر ایشان است
که قصا کرده شد بایشان بدینجی در اول و آخر مثل فرعون و
امان و عمرو و آخر فرعون و امان و عمرو لعنهم الله تعالی
فریق منهم قتی عظیم الشقاوة ابتداء و انتهاء و کروی
و کروی بعضی ایشان که قصا کرده شد بایشان در اول
و آخر بشتاوت مثل ابلیس و بلعم مانند ابلیس
عنه اللعنة و بلعم بن باعور که از علماء نبی رسوله بود و فریق
منهم فرض عظیم الشقاوة ابتداء و انتهاء و کروی
بعضی ایشان که قصا کرده شد بایشان بشتاوت در اول و آخر
که در آخر بشتاوت مثل الی بکر و عمر و حمزة و سحرة فرعون
رضی الله عنهم اجمعین مانند این نام مذکور شدند اما التعمیر المصطفی
علیه السلام قصا و الله تعالی هو القاضی و الحاکم و العالم و الله



بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش قدسی شایسته معنی دار رسد که ملوک
مالک نفوس انسانی را به نجات و طبع ایمان متوجّه گردانید
و ثناء و نیایش بقیاس حسن فیاضی رسد که نوم معین و
حضور شیراز جنس عالم با تقوی و طاعت مقبول
ممتاز ساخت آن ذات که در محمد بخش عوالم و شعور
در خانه خود معرفت به عجز و قصور و حقاک عظیم است و الهی
حامد که کند حمد خداوند شیور و ملوت زاکیات و نجات
نار مرتبه اجمالی اعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله که تفصیل
کایات از نور وجود او ظاهر پذیرفت و از کهن غیب یکم لایب
بکار فایده شهادت شافت آنی لعب مخزن اسرار الهی

و حضرت حق نیت از وصالی جاه و مقام که در انبات لمن الملک الیم
 هر نامه سیاحت بدو رود بانه و مشارالیه اصحابی که دین بدهی
 و ملت بیا از ان سنان ایشان اسحقام و تقویت نیت
 و مبارز اسلام بجهت ولایت ایشان در میدان عثمان خود را نظیر
 شناختند اصحاب بنی که هر یک نجم بدهی است آینه اسلام
 ایشان بعصافت و تمکین افعال و خصال ایشان و ارسته
 در دل جا بگناه خدایت میگوید مکین العقیدة الی ربهم الجید
 العلما شسته جامی که هر گاه که بعضی از اصحاب طایفان صواب که
 علی اند و ام نیست سنی ایمان بذول است بر سطل امور غریبه
 برخی از احماد و اصد قار که علی التوالی نه مدت ایشان مصروفست بکمال
 کلمات عجیب بود و حریر و موعر بر ستناف استفتاح مغلقات
 بعضی کلمات ایمان مفصل و بودم که تسلیف و تاخیر این امر عظیم و
 خط حسیم می نمودم بحسبالم یقین من بر قدرت بصاعت و
 عدم مستطاعه خود لیکن هر چند این اعتذار و امتناع بیشتر می شد

آن الطاع و شریض دست درازی و تجاوز اول سمیور لند اندرین
غایت و زمام قصد را با وجود عوائق و زوایج منفرد ساختن
بسوی شرح و توضیح قشع نبذ ازین کلمات و من الله التوفیق
توقع درجا و امید چشم داشت از اخوان صفاء نعا و آن جواب
معانی و مصافحان و راهم بیانی انداخت که وجود این محمدان را
در آن انتفاع و زمان اجتماع و رسیان ملا حظ نمایند بلکه از او
ندانند پس کارا نبود بهره بجز گفتاری سراین کلام که
است ...
مقبس است از حدیثی که بصحت پیوسته است اسناد او و اصل
حدیث آنرا بحریث جبرائیل نام کرده اند از جهت آنکه رسید و آن
از مشکوة النبوة علی مصدره افضل الصلوة و اکمل التحیات خبر
علیه السلام بود چنانکه این حدیث بطوله از مشکوة المصابیح و در
کتاب اللایان مسطورست و مذکور بر پشت تعالی شرح این کلام
اگرچه در حقیقت حدیث یان است که آن اصل و سلاسل اعمال است

لیکن مثل بر خمت حاجت هم هست که موید و مقوی آنست و نیز
 باید دانست که ایمان به وقت است مفصل و مجمل ایمان مجمل
 آنرا گویند که ایمان آری با کج رسول الله صلی الله علیه و آله آورده
 است آنرا از خدا تعالی به تفصیل آنست بالله و ملائکته و عباد
 اران است آنست که ایمان آری با کج پیغمبر خدا بعد الصلوة
 و السلام آورده است آنرا از حق جل و علی بطریق اجمال
 الی آخره سیمی آنست و متکلمین اگر چه را اند که
 هر دو قسم ایمان معتبر و مقبول است لیکن اتفاق دارند بر آنکه
 مفصل افضل و اولى است از مجمل پس اخذ به حسن و اعلی البقی
 و آخری است فقیر خان الاوان ان الشریع فی المقبول و یعون
 الرب المعبود و هو نعم المولی و نعم النصیر
 آمین بدعوه مشتق از ایمان است و آن افعال است از آمین
 بمعنی آمین شدن که از فی الله استوار القایحان پس تحقیق ایمان در
 اصل لغت و ایمان آوردن است بمعنی آمین بالله آمین من

کلام
 حق

التمام

التکذیب و المخالفة یعنی در امان آوردن حق سبحانه و تعالی را از
 دروغ گویی کردن او و مخالفت کردن با او تعالی عن ذلک علما
 کثیرا و تعذبت ایمان کاسی بلام می آید چنانکه قول یزید تعالی
 حکایت و مانت بموس لئلا یبصدق و کاسی بیاقوله علیه
 الصلوة والسلام فی حدیث جبرائیل الایمان ان تؤمن بما
 الحدیث ای ان تصدق اگر و اول گفته شود که لانت لم کلام
 برای تعذبت چرا برای اقویت عمل نباشد جوابش آنست که
 احتمال اقویت احتمال مرجوح است و احتمال مرجوح در بحث
 طینه مانع استشهادیت و آنچه بعضی از اعلام علما تقریر فرموده
 اند که اگر درست شهادت برای لام تعذبت قول سبحانه و تعالی که مؤمن
 یک و امتحاک لازم آوردن آورده شود اولی خواهد بود و احتمال
 تقویت درین مقام اصلا کنجش ندارد کما لا یخفی پس آن غیر اول
 است زیرا که سخن در ایمان لغوی است نه در شرعی و مستعمل درین
 آیت ظاهر است و ایمان شرعی عصام الدین رحمه الله تعالی

و اگر گفته شود که مراد از ایمان در لفظان تو من بالله و در حق
مذکور ایمان شرعی است نه لغوی بدین انگه آن سر و پیمان
و جهان صلی الله علیه سلم مبعوث برای تبلیغ احکام شریعت
برای تبیان احکام لغت و غیره پس تشهد و باجحد نیز
درست نباشد چنانچه بایست مذکورده جوابش آنست که لفظان
تو من بالله در حدیث مسطور در جواب ما شارح واقف شده که
در سوال حیرامیل علیه السلام مذکور است معنی چنانکه گفت که فاعلی
عن الایمان یعنی اخبرنی عن حقیقه الایمان و مایه الشریعه مایه
و مقر است در کتب میزان که در جواب سوال ما شارح بنویسده
میشود که لیاقت معروف بوده باشد و بهتر است که مراد حیرامیل علیه السلام
از ایمان در سوال ایمان شریعت پس که لفظان تو من
نیز ایمان شرعی اراده کرده شود لازم می آید و تعریف ائمه
و در این متمنع پس تشهد و درست شد فتدبر
که هرگاه که ثابت شد که ایمان عبارت از تصدیق است پس

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

صفتی که اینک واقع شود در دل مؤمن نسبت صدق به بی خبر
و نمیرد بلکه قبول بلکه تصدیق است از اذن مر
آن نسبت را بچینی که واقع شود بر و هم تسلیم یعنی اذن و
قبول همین تسلیم است و هم نسبت صریح به الامام الغزالی ح
پس مندرج شد ازین تقریر این نظام به وی که گفته است لایست
در ایمان از اذن و تسلیم چه تصدیق بدون تسلیم کافی نیست
و وجه در ظاهر است و صریح به خدا و الله و الدین و بالجملة ایمان لفظ
هر بیت تصریح کرده بشود از و بفارسی برگزیدن عین تصدیق
مقابل تصور است که در او ایل کتب نم آن واقع شده است چنانکه
العلم اما تو و او تصدیق با غیبه آن رئیس حکما این نسبتینا تصریح
کرده است آن که عین است و قیاس آن منی است بر آنکه تصدیق
از حکم عبارت از حکم است و تر و امام عبارت از تصور است نموده
حکم و تحقیق مطابق ظاهر از مطلب این ذکر کرده نشد لکن باینست
که ایمان اخلاص است از تصدیقی که مذکور است را و ایل کتب نیز

چرا که تصدیق در کتب کلامیه که منقسم به سه علم است یکی علم فقه است
 بآلات حکیم الطول و الجهد و المناظره و تدریس و تفهیم میسر می آید
 قسم دوم است که شایسته است بفقیر و ظن و بهل و تقلید را یعنی
 مکر پس آنچه بعضی از مشغول علم ایراد فرموده اند که که دانستن
 تصدیق معنی کرویدن عین تصدیق ایمانی منافات دارد و آنچه
 در شرح مقاصد مذکور است که ایمان عاقله طبیعی است و تصدیق میرانی
 علم است از ظن و تقلید و بهل پس چگونه یکی عین دیگری باشد
 نیست آن قول مکر از خود طنون چه تصدیق بمعنی ایمان است که در
 ماکون قطع شده است بجهت آنست که مقسمه وی یعنی علمی که
 در اوایل کتب کلامیه است مخصوص است به قطعیات نه از جهت
 تعبیر از خبر و دیدن چه تصدیق ایمانی و تصدیق میرانی هر دو بهتر
 اند بجهت دیدن در اصل لغت و بودن ایمانی مخصوص به قطعیت
 از خارج است نه از اصل و منفع فلا منافات هرگاه که شناخته
 شد معنی لغوی ایمان پس لازم آمد دانستن ایمان شرعی همان

از آن که گردن انجاء بر خدایت صلی الله علیه و آله در آنجه
 آورده است از تنالی بدل از روی تفضیل در آنجه در تفضیل
 آورده است و از روی اجمال در آنجه مجمل از آنجه فرموده است
 مذکور شد بنج ابوالحسن شعری و اتباع او و تلفظ بکلمتی شهادت
 با وجود قدرت بدو شرط است پس کسی که خلل شد او را در تصدیق
 مذکور پیش از کافر محذور نماز است و نفع نیکه در ایمان معرفت
 قلبی بی ایمان و قبول زیرا که کفار بعضی از آنها بودند که می
 شناختند حق را و رساله نبوت را و صلی الله علیه و آله را و حقیر
 و انکاری نور و نور از روی غنا و استکبار می و زید از اجل
 و فساد و جهل خدا تعالی فرموده است و محمد و ابی و کتبت
 انتم هم ظلماء و علوا و امیر اهل خروج تلفظ بکلمتی شهادت
 از حقیقت ایمان و بودن او شرط قول از خدا تعالی است
 و انتم هم الظالمین و قول است تعالی و لما بدخل الله
 في قلوبكم و قوله تعالی و قد هدانا لهذا ان كنا لم ندر

نسبت قلبی علی و نیک چ نسبت کرده است و این نسبت
و حدیث و در نظایر اینها که محصوره و بسته است
ایمان را بسوی قلب پس دلالت کرده این نسبت بر آنکه ایمان
فعل قلب است که عبارت از تصدیق است و عمل خارج است از
ایمان و بسبب آمدن عمل مقول بایمان و معطوف بر و چند
موضع از کتاب الله تعالی کفره تعالی الذین یؤمنوا و عملوا الصالحات
چهار فقرت و در حدیث که معطوف مغایر معطوف علیه میباشد
و نیز لازم می آید عطف خبر بر کل و عطف خبر بر کل جایز است
بسی گفته نمی شود و جابر فی القوم و انتم و هم نه اینقول که عند
العشرة و احادها و نیز اشتقاق لفظ دلیل است بر آنکه ایمان
تصدیق است و اعمال خارج اند بهایر بسبب شریف فوسره
در مختصر طبری ذکر کرده است و تفصیل مقام آنست که در اینجا چهار
احتمال است اولی آنست که انان در حقیقت بیان اند و افضل الله
در قوام حقیقت او تا آنکه لازم می آید از عدم اعمال عدم ایمان

چه نمی جز حقیقه است ستم نمی کل است و این مذہب معتزل
 است و احتمال مانی اگر اجزاء عوفیه اند مرا یمان را پس لازم
 نمی آید از عدم افعال عدم ایمان چنانچه ستمده میشود و عرف می
 و ناخود دست و پا را جز مرزید را مثلاً و با وجود این گفته میشود
 که زید معدوم شد و یوز و زو اندام و نابود شدن این امور و
 بعین طور شاخ و درخت و برگهای آن معدوم و معدوم اند
 به بودن اینها جز درخت و مال اگر چنانکه قایل نیست با عدم
 رخصت افعال درخت و قضا و القدام شاخ و برگ این مذہب
 سلف الاسلامیین است چنانکه وارو شده است و در حدیث صحیح
 الایمان بفتح و سبع و سبعه اعلیایا قوله لا اله الا الله و اداناً
 اماطه الماد فی تری الطیرانی پس لفظ ایمان نزد سلف قدر
 مشترک است در میان تصدیق و افعال و اطلاق لفظ ایمان بر
 تصدیق و بر مجموع تصدیق و افعال حقیقه است نه مجاز لیک حقیقه
 عرفی چنانکه بقدر در شجره معینه قدر مشترک در میان ساق و

از روی

مجموع ساق باشخ و برگ پس اطلاق احتمالات اندام بر درخت
 معین که قدر مشترک است جایز نیست بحسب حرف ما و می که ثابت
 اساق او و همین حال است بر انسان معین چنانچه زید که بالاکند
 پس تصدیق نموده اصل شجره و تنه او است و احتمال بمنزله فروع و
 شاخها او است پس ما و می که اصل باقیثت ایان باقیثت اگر چه
 شاخ و برگ او که عبارت از اعمال است منعدم کرده و حکم تمثیل این
 بشاخ و درخت بالاکند است و احتمال ثالث آنست که گروانده
 شود اعمال آنرا خارج از ایمان خشنه و کمال مراد او اطلاق لغت
 ایمان بر آنها مجازاً باشد لیکن در میان این احتمال و احتمال ثانی
 مخالفت و مغایرتی هیچ نیست مگر آنکه گفته شود که اطلاق لغت ایمان
 بر اعمال در احتمال ثانی حقیقت است و در احتمال ثالث مجاز و ایراد
 بحث لفظیت مفید معنوی نیست احتمال رابع آنست که باشند
 اعمال خارج از حقیقه ایمان بالغلیه یعنی نه اجرا حقیقت اند
 و نه اجزاء عرفیه و از قایم بین این احتمال بعضی هستند که میگویند

(3)

که هر یک با ایالات و صیحت هر یک نافع است که از این نسبت
بسی خارج است و گفته شود که هر یک در حق خود حق است و هر یک
و در حق این شریک است و هر یک و هر یک تصدیق ظنی و اقرار بر این و حق
و اگر اقرار بر این از اهل ظاهر و اندر جوارح است پس چگونه است
است قابل شدن بخرج اعمال علی الاطلاق از حقیقت یا غیری
جوابش آنست که این تفصیل که مذکور شد در حق است و علامت است
اختیار شمس لایحه و فخر الاسلام رحمهما الله تعالی و مذکور
نزد جمهور همانست که گفته شد که ایمان عبارت از تصدیق است
و اقرار محض بر این اجزاء احکام شرعی در دنیا شرط کرده شده
به تصدیق قلبی علی مطلق است و لا بد است و را از علامت است
که تصدیق قلبی بر او است و نزد خدا تعالی اگر چه مؤمن است
در دنیا و احکام او کسی که او را در ایمانی دارد و تصدیق قلبی
حاکم منافق او در دنیا و احکام او مؤمن است لیکن عند الله
است عبادا با الله انه انکه حقیقت و مفهوم اسلام عین حقیقت

اقر

و معلوم است که این استیلا بخاری اهل سنت و جماعت را نداشته و احدی
 چه اسلام بین کفر و حق و انقیاد است چنانچه چون این احکام را در میان
 بجزی که آورده بنی اند صلی الله علیه و سلم از خدا تعالی دایر بین
 حقیقه تشدید است که امر و دلیل را بکنه ایمان و اسلام واحد اند
 قول سبحانه و تعالی است که فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما
 وجدنا فیها غیر معتبر من المسلمین و وجه استدلال چنانکه در
 شرح موقوف مذکور است است که کلمه غیر در آیه کریمه صفتی نیست
 باغنی که خافتم مادران قریه و دویه لوط خانه را چنین خانه که غیر
 خانه مسلمانان باشد زیرا که کذب لازم می آید در کلام نبی ربانی قائل
 من فکلت علوا کبر پس نیست کلمه غیر را بر این دستشاه و حراجه
 بیت اهل بیت است پس واجب است که در این دو دست نشانی
 بر وجهی که صحیح باشد و کذب لازم نیاید و آن است که گفته شود
 یا فتم مادران قریه لوط اهل بی از مومنان را اهل بی از مومنان
 پس در اینصورت تحقیق استیلا کرده شد بر مسلم را از مومنین و چنانچه

64

است که این دو کلام تجزیه نشدند تا بهشت متصل و است
آیه نیز از اصل در استناست نهیت که در شرح موقوف
و در محاسن است زیرا که اگر کلام غیر صفت نبود نیز حکمی
حکما که بقدر استنا پس معنی چنین میشود که یا فیم ما در آن
و به لحاظ مونی را چنین مومنی که خوب است سلمان باشد و ایضا
بر اطلاق استنا لازم می آید انحال چه استنا از اصل زاعم است
استنا که گفته شود فی العلم من العلماء الا ان السبب
من عین کلام که گفته شود که استنا از اصل زاعم غیر شایع
است و مثل غیر موصوفه نیست که گفته شود ما را دین همه است
و ظاهر کلام شایع بعد از آن است که مراد بعد از تغییر ایمان و سلام
عدم انکار است زیرا که انکار در مفهوم حاکم و کفایه مذکور
است که ایمان عین تصدیق خدا تعالی است و چیزی که اخبار کرده
است با تخیل از او امر و نواهی پس ایمان منفک نیست از اسلام
حکما و تعاریف نیست از یکدیگر و از این مستند است انحالیت مفهوم

که اینجی اگر گفته شود که قول ما بر تعالی قائل است و اینست که علم نمود
 و لیکن قولوا اسلامنا حرج است و تحقیق اسلام بدون ایمان جوئی
 آنست که مراد آنست که اسلام معتبر در شرع یافته نیست و بدون ایمان
 آنچه در آیه کریمه است یعنی انقیاد و طاعت است بی انقیاد باطنی نبیره لفظ
 بکلماتی شهادت بی تقدیم در باب ایمان اگر گفته شود که اگر قول صلوة
 و السلام در حدیث جبریل که فرمود اند در جواب که السلام ان تشهد
 ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقيم الصلوة و تؤتي الزکوة و
 تقوم رمضان و تحج البيت ان شئت الي سید و لیست بر آن که اسلام
 بعین اعمال است و تقدیم قلمی بر ایش آنست که مراد اینجا از صلوة و السلام
 ثمرات اسلام و علامات او است یعنی ثمره اسلام نیست چنانچه آن
 حضرت صلی الله علیه و آله فرمود بآن منبر ای خود مرقومی را که
 اینجا آمده بودند پیش خدمت آنحضرت که ای شیخ ما سید که این
 چیست پس در جواب گفتند که خدا و رسول خدا و ما از نیت باز فرمودند
 که شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقام الصلوة

65

بیتا الزکوة وضیاع رمضان وان تعطوا من الغنم الخمس وحاکم
و مودد سدره بانست علی الله عه سکم بای ویکر الایمان الخ
و سیرین شجده اعلا قول الله لا اله الا الله وادناه اما طه ملاذی
عن الطریق و باجله مراد از ایمان ثمرات اوست نه حقیقه او حقیقه
اوست که مالک داشت و مباحث دیگر متعلقه بایمان چنانکه که ایمان
ریاست و نقصان پذیر است چاک طایر نفوس و ال است بران با
چاک که تحقیق است با آنکه ایمان مقلد صحیح است چاک فتوی برین
است یا صحیح نیست چاک بعضی بدان رفته اند و علم کلام شروع و مبین
این رساله حوصله آن نذا در فین که الولوج علی المطالب السیه فیه طلب
والله اعلم است مرذات مخصوصه را که واجب الوجود است و قاضی بفرموده
در صفة الله قل الله که تحقیق است که الله و اصله منفی بود بعد از آن
غلبه که ده شده بر او بختی که استعمل شد و در غرذات بار بقیانی و گردیده
نقل علم چاک النیرا و الصعق و این تدریج و کشف و شروع و شروع
است و هو الخادی الی الرشاد پس معنی انست بالله و در شرح

نفسه

که گوید مجذباتی ذات و صفات نبوده و سببیه و تنزیه و تفکیک
 و بی نظای که در جمیع نقایض و احوالات حدوث اگر گفته شود
 این کلام است الحی مستقیم و مفصل نام کرده اند و علی بن الحارث
 بصفات مذکوره در وی مذکور است پس مفصل گفتن بصفات
 می آید جوابش آنست که آری لیکن بصفات از میان مسکین
 مذہب حق که اهل سنت و جماعت اندست لیکن اسم الله جل و علا
 جمیع صفات پس تذکر او است خدا آورده شد و ذکر صفات بود
 این کلام مفصل صفات مذکور بعد از ذکر صفات چه تفصیلی بودن و
 انصاف حقیقی و الالباباری از آنچه ایمان آوردن بران لازم
 و ثابت و حوریت در مذکور است چنانچه خواهد آمد و الله اعلم
 سائل ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق جواب این ایمان عبارت است
 از تصدیق و اقرار که اول از افعال قلوبیت و دوم از افعال احوال
 و سببیت که بنده کائنات و افعال اینان بر مخلوق اند و اگر احدی بگوید
 که ایمان عبارت از امر آخریت است که آن مخلوق نیست پس بگویند

است و بر بار خدایان برهان و پاکیزه معترف بر فواید
یعنی نرویدم بنوشته خان خدا تعالی که احصایم پورانیة اندوخته
اند بر شکل اشکال مختلفه و بندگان خدا تعالی اند که میفرمائی گشته
و متعترف اند در علم باذن وی تعالی و متعترف نیستند زنی و
مردی و ملائیکه جمع ملائک است بر اصل خود یعنی تقدیم لام بر ح
جای لفظ شمای و نه ای نیست و ملائک تقدیم لام بر ح
ملائک بر لام و شفق از ملائک است یعنی رساله و وجه سیم
اینست نام مذکوره برین اسم از جهت بیرون ایشان است و سابط
و ساین و سیکان خدا تعالی و در میان مردم و مختلار از او حقیقت
ملائیکه بعد از اتفاق بود بلکه وین نام مذکوره است نه خود و
فایده بدایت الف حیا چون گفته اند اینست ملائک و ساین
بر آنکه که ابتدا لام لطیف اند و قادر اند بر شکل اشکال تنوع
جای که گفت دین را که اینست اند و قادر اند بر شکل اشکال است
که بر منسل البشر علیه الصلوة و السلام اند که میفرماید ملائک را اقبال

مختلفه چنانچه حیرت انگیز است و حیدر علی رضی الله عنه
بر سر دروین و دنیا خود را عرض میکرد و چنانکه رسالت است بیدار
و دیده بود و ندید این حد السلام در شب معراج و بود و نداشت
خواجه و مال خواجه در کشتن و سیرالاج و با هرست و طلبها از
نقد و باریج نشت اند که ملائکه حضرت صفی سحر بی اند که
نجات در ریاضت حاصل شده اند و در این و مفارقت اند از بدان
و حکما از هم کرده اند که هر چه مجرب اند اند و غایت و بیانت جابون
مرغوب است این طه را و در تفسیر و تفسیر اند و در اول اند
که نشان این است فراق و انصاف است و معرفت و شناخت حق
تعالی و تفرقه و انصاف است از غرور و جهل و صفت از هر حکم شری
کرده و تفرقه است چون اللیل النهار و هم "ای تو و من و من
ملایم و حیرت انگیز است و در هر دو که در هر دو که در هر دو
آسمانی و زمینی اینها و قصای از روی بدان رفته است و غرض از آن
بدان جاری شده است باینسان فوضوح موقوف است و غرض از آن

در امور است جوهر و ملکیت خبر که با مورانند بدان و در آن در
 که را و این قسم قسم ندو قسم قسمی ما و به اند که فارابی
 آسمانی با ایشان سپرده شده است و قسمی ارضیه اند که در این
 ارضی موقوف با منی است چنانچه در کتب کلامیه از طالع و غیره
 مکتوف مود است و در تمام بحث است ان است که بگویند
 بالاکذبت که ملائکه مغربی نمیکند و خبر که با مورانند از اوقات
 و حال آنکه قصیه ابلیس که در حکم تنزل فرموده است و از قلن
 للامایکة اسجدوا للادم فیهو الا بالیس فی ذلک استکبر و کان
 من الکافرین صریح است و آنکه ابلیس از ملائکه است صریح
 از ملائکه گفته نشود امر سجد و الا و امر امتناع می شود و است
 سجد معنی باید که ای و مذموم نکر و حال آنکه او مذموم و ملعون
 گشته است بترک سجده در کلام مجید که علیک لعنتی ای یوم که
 و نیز که از ملائکه نباشد است صریح می شود و در قول تعالی فی و
 الا ابلیس فی الکفر گفته شد که نشان قطع نباشد جو ابلیس است

که افعال منع هستند برای اتصال است که بیرون میروند و بعد
 بسوی انقطاع ترک اتصال درست نیست و اگر گفته شود که قوا در حلال
 الابدی یکسان من الحزن و غیة ظلمت بر اینکه در غیة ظلمت توحید عالم
 نیست و انقطاع استثناء منقطع است جو این است که لایق که
 بیرون میروند از جن فنی بعد از او از ملائکه آمد چه جایز است گفته شود
 و قف یا تسمیه که میگوید بود انداختن در افعال و بیرون ملائکه در نوع
 یعنی وی علیه التفت از نوع ملائکه است اما این نیز مافی و تکرار
 اول اتصال در جنه است و از افعال نوع او چه فعل نوع او و بعد از
 و در جنه بیرون است و نیز روایت از ابن عباس رضی الله عنهما
 که ملائکه نوعیست که قباله و شمس در ایشان جایز است و گفته می
 ایشان را جن و ابلیس از این است و در زیر یک الفاصحه تفسیر
 بخاطر کاتب الحروف علی الله عنه میرسد که گفته در کتب کلامی طور است
 که ملائکه صحیف مذکور است و انوشیستند مخالف است و گفته است
 لیکن اینجا خلاف خبری بر ما اندر آنکه کتاب نیست در انفات این ملائکه

بسیار

بسیار دارد و است بیکج جلال الدین دوانی در شرح عقاید تصحیح
 نموده است و الله اعلم و نیز قصه ماروت و ماروت بفرمانی اینها
 منادی است بفرمانی ملائکه در ما مور که ماروت و ماروت
 از ملائکه اند بفرمانی ایشان مشهور از زمان و مشهور و مرده
 احیان است پس هرگاه که ثابت شد که ایل و ماروت و
 از ملائکه اند ثابت شد بفرمانی و حیوان نوع از ملائکه و حیوان
 آنست که ایل و ملائکه بود و پاک حتی بود که تربیت یافته
 بود در میان ملائکه و یسبغت بلاء الله علی معصوم و ارسته بود
 بافعال و خصال حسنه پس امر رسیده و استنشا از جهت تعلیل ملائکه
 است بر جن یا از جهت آنکه جن و ملائکه مرد و ما مور بودند سجده
 لیکن عدم در جن و قول تعالی از جهت استغناء بذر ملائکه است
 از ذکر ایشان چه مقررت بدیهه و ضروری که هرگاه که معلوم
 شد که اکابر ما مور اند نیز دل کف و محکوم اند بپسندید
 به شخص معین معلوم شد که اصاغ نیز ما مور اند بان پس

ضمیمه فیما بین فاضل و جامع است پس بیا که گفته است
فمجدوا الامور و ان بالشیء الا بالیس و نینه ملائکه هستند
که معصوم نیستند اگر غایب در ایشان حکمت است چنانچه بعضی معصوم
اند و حال آنکه غالب اینها حکمت و اولی در جواب نیست که گفته
شود که بکنین از ملائکه است که مخالف شیاطین نیست با المذنب
اگر مخالف در عوارض چنانچه بگویند کاران و دیگر کاران از انست پس چون
شامل اند هر دو نوع را و ابلیس ازین صفت است چنانچه در حدیث از
ابن عباس رضی الله عنهما اشارت بدان رفته تذکر و لهذا تغییر
تبدیل از حال و موقوف و در حدیث از خارج شیعیان بدان راه یافت
چنانچه اشاره بآن در کلام مجید رفته است لقوله الا ابلیس کان
من الجن فسق عن امره پس حاصل میجوی کلام این آنکه ملائکه
عبر الاطلاق نمیتوان گفت که بیوفای و تمرد و عصیان نمی ورزند
بلکه بعضی است که باین صفت موقوف است و صحیح شد تقدیم صواب
ابلیس از ملائکه و شیاطین و جن که با ملائکه گفت اگر گفته شود که

که بطور صحیح است تعداد ملائکه از جن و حال آنکه ایشان از نور
 مخلوق اند و این از آتش حاکم بر ایشان کرده عاقلانه صد بقدر وضع
 آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت چه اگر شده اند ملائکه از
 نور و پدید آورده شده اند جن از اج که عبارت از آتش است و آب
 است که این در حقیقت تمثیل است امر جن را که ذکر کرده شد از نور و آب
 برداری بعضی جن و بیقرمانی بعضی فرمان بردار را مثال نموده است
 و بیقرمان را مثال نار است که مکرر است بکدورت و این تمثیل بار
 آت است که نور جوهر است روشن نوزده و نار نیز همچنان نهایتش
 در فرق نیست که آتش مکرر و محمور و آراسته بدوست و بدوست
 بدوست بسبب محبت حرارت مفرط و احراق پس و قسکه با
 و مهذب و مصفا میگوید در محض میتوان گفت و چون عیب میکند
 و بدوئی آتیر و حاله اولی نمی آید آنگاه باز و بار دو نور منقطع میگردد
 رسا و بدلی میشود و در کمال و این تحقیق که کرده ام الباقی و انش
 بجواب و وقت است برای جمع مخصوص وارده در ماده الباقی است

آنچه فاضل بنیادی در تقسیم خود ذکر کرده است و آنچه ششم هجرت از
 قصه هجرت و مارت و پس نسبت آن مقبول و بسیاری از
 معتقدین بکار الو العباس احمد بن محمد ذکر کرده است که سبب در ازاله ایشان
 آنست که بدستی چون مسعود در زمان بنیام بود و مردم بی بصیرت
 مشغول و مشغوف بودند و سبب طاعی گردیدند امور غریبه بود و عیوی نوشت
 می نمودند پس فرستاد از ایزد تعالی دو فرشته را تا تعلیم سخن کنند
 به مردم مسلمان تا قادر شوند مردم مسلمان بر محاربه سحران و فریاد
 و بعضی میگویند که مارت و مارت دو فرزند بود و از نوع انسان
 و سبب ایشان در تزیین ملکین به سبب صلح ایشان بود و حکایت متعارف
 است در مردم که مرد صلاح آنها را ملاک گویند و نمویان بقول است قدرت
 ملکین بکسر لایم و آنچه گفته شده است که بر انداختن ملکین از ملک
 ترین ملک که در علم و زهد و دیانت و نازل کردن ایشان را حق تعالی بر
 ابتلا ایشان بجهنم نقلین بران مبتلا کرده شده اند یعنی تعالی
 شریعه و هدایت و در ایشان مشهوده و یعنی کرد ایشان را از شر

این کتاب در
 تاریخ و
 جغرافیه
 و
 تاریخ

ملک و زنا و سرخی و سر و بود و آفت در زمین ابله
 زمره نام محال و منق و نمیشد بود و نمیشد
 انوار غایت شد بعد از آنکه شرب حمزه و خیل نفس بخرحت
 و سجد و ستم با هر آن فاحشه بجای آوردن باغ فاحشه فاحره
 ز نام کرده و در اسم اعظم که هر چه عروج و بیط از ستمت این
 ملکین را بیکت نام رسم بود و را تعلیم کردند پس هر یک
 زمره ماین اسم خوانده تعلیم کرده باز بیکت آن معهود نموده به
 اسمان یوم و سحر کردید و بیکت روانی ستاره کشت بیکت
 به نامید است و آن دو نوشته جوان ظاهر معهود و نمودند به
 عصیان در زمین مانند پس آن همه غیر مقبول است زیرا که
 دلائل فاحره غایت به بیکت به ستم می که ایشان بدو
 تعلیم کرده بودند و ستم کردند بیکت این او که کت مضمی
 در محض است ایشان و معهود به ستم اسم اعظم که آن
 فاحره دلائل را تعلیم کرده و معهود نموده و دلائل بر داشت

در معانی معینه و قاضی حیاوی در تفسیر خود و در معنی کتاب
 عبارت منطومه را قبل از کتابت نیزه گویند باعتبار آنکه کتابت
 و نوشتن را مهیا ساخته شده است انشی و وجه اطلاق لفظ کتاب
 بر معنی مصطلح محتاج به این است قدیر یعنی آوردن و جمع کتابها
 که کلام قدیم آن بحر و از حروف و اصوات و فواصل است اینها را
 بهایه این خود با حروف و اصوات در الواح یا بر آلت طلا که
 یا بر سبک طلا کشیده شده اند از برای حجاب همه کلام خدا
 اند و خزانه و برحق و ثابت قرآن مجید افضل آنهاست از جهت
 اتصاله و با هم و حاجت و گفته اند که مجموع آنها صد و هشتاد
 پنجاه هزار آنها منزل است بر شرف و سی بر در بر سر دوه یا صد و
 ده برابر ایم و تو است بهی و با جمیع سی و زیر و دانه و
 قرآن بر محمد علیه السلام و علیه الصلوٰه و التحیات و یحیی که کلام الهی
 اند یا مشترک اند از مبارک نفس و لفظی یا قدیم اند یا حادث و ثانی
 و غیر معلوم است در کتب کلامیه اصول و وجه تقسیم کتب بر

اول آنست که در ارسال اولاً ملحوظ گشت بعد از آنکه
گشت روکم اگر گشت کلام ربانی باشد و صفت او اذنه تقدیم
صفت زودانی قدیم بر مخلوق حادث مستحق و واجبیت پیش حکم
و محکوم و آدم و ما مور و امام و ماموم و خادم و مخدوم و تابع و متبع
سپس گوشت متبع اندر ارسال این و متبع قبل از تو نیست
در شکی بعد از این و بسکون بین نیز آمده است عطف
بر کتب هیچ رسول و رسول در لغت فعل است بمعنی مقبول یعنی خواسته
شده و در شرح خود رسول عبارت است از انسانی فرستاده شده
او را الله تعالی بسوی خلق برای تبلیغ و رسانیدن احکام و برین
عبارت این و زوای قدسی اعراض نموده و گفته است این تفریح
شما را نشود کسی را که میگوید در راه بر روی کمال نفس است
و این تبلیغ نه غیر از این و در حق زید بن عمرو بن نفیل گفته شده
که کسی رسول خدا را میگوید کمال خود را بر این تبلیغ تا رسید که کلف
را که خود را نهی کلامه و ممکن است در وجه کلف که گفته شود

با قیود بعضی مشهور بالینه که نشسته اند به جهت تخیل هم در دست
 مسیر و کلام شروع و هر یک از معجزات که انبیا خود را به
 الوهم باشند و خواه رسل باشد بصفت غم و رسالت به جهت
 برای ایمان آوردن و حجت و اثبات و ایضا رسل را ذکر کرده اند
 که بجا رسل و انبیا را میگفت که تا بهر امتیاز اول میفرستد زیرا که نبی
 است شامل است برست نوع را و اصل حجت آنست که این نبی
 است بلکه رسول را کلامی مراد فاشی میگویند باین معنی میگوید
 بنی عام است متداول است بر همه قسم و این جهان رسول الله
 انداز نبی را بنی که رسول گسیت که در کتاب و شریعت باشد و یا
 کسی است که محبت باشد از الله تعالی و احکام او خواه با او کتاب
 خواه تابع نبی دیگر باشد حاجت عالم این است پس از اعتراض
 احتیاج رسول است نه ترا و فرستاد معنی بر ترا و فرستاد
 بخاطر تخفیف رسم که هرگاه که انبیا بر وقت تابع رسل آنوقت
 میروند پس لا جابراین رسل ایمان به انبیا را بدو عالم

73

تست بر که فصل مخلوقات و کمال موجودات و است حضرت
در رسول الله بن محمد بن عبد المطلب با شمس است حدیثی
در علم و ذات اقدس که از ما را غیب نیکار است
شهادت و ظهور قدم بر روز نهاده که سلم در صحیح خود گفته
که بدستی که از و تعالی نوشته است در این مخلوق که از او
دام الکتاب نیز گویند مقدار مخلوقات پس از آنکه می بیند
آسمانها و زمین را و بجهان را و ارسال و بود و درش او را و از جمله
مخلوقات و دام الکتاب است که بدستی محمد خاتم النبیین است و
صحیح ایضا انی عبد الله الخاتم النبیین و ان ادم المنجی فی طیة
ای الطیة لقی قبل نفع الروح فیه و صحیح ایضا یا رسول الله منی
کنت نبیا فقال ادم بن الروح و الحب و دور و ایتی بکار
کنت کتبت نرا آمد و حدیث که درین باب مشهور است افواه
است که کنت نبیا و ادم بن الما و الطین یعنی حفاظ حدیث
گفته اند که این لفظ حدیث نیست و برین لفظ توقف حاصل شد

است لغاة مخدین را که این حجت الکی حجت حق تعالی و قرینی
نیز در کتاب خود حدیث آورده و تخمین نموده آنرا و آنچه
باین لفظ است که یا رسول الله منی وجبت لک النبوة قال اللهم
بین الروح و الجسد و محض نیست که وجوب و کتابت آن عبارت
از ثبوت نبوت ظهور است در خارج حاکم گفته اند از حق تعالی
گفت عیسی که الصیام و عباد از ظهور نبوت بروز است و ملائکه را
در حالت بودن مظهر او و عالم ارواح از جنت اعلام نمودن بآن
که شرافت او صلی الله علیه و آله عظیم است و انافت و جیم و
با آنکه ذات شریف و علی علیه الصلوة و السلام ممیز و جبر است از انبیاء
حاکم می آید و تخصیص انبیا نبوت بحاله بودن آدم و میان روح
و جسد از جهت آنست که آن حالت وقت دخول در زمان و لوح ارواح
است در عالم اجاب او امتیاز در نبوت اتم و اولی است پس
خاص کرده شرف ذات شریف صلی الله علیه و آله سلم با انبیا از بابتی شرف
وی در خیال تاج او ممتاز کرد و بر سایر انبیاء با امتیاز اتم و اعظم

شرح فیهام بحث استخوان آنست که در حادث سابق حضرت
 رساله کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام انفس شریف خود را تصفیه و تنویر
 ساحت نبوت قبل از وجود ذات خود و حال زینب رساله
 از صفات وجود خارجیت ایضا حضرت زینب علیها السلام
 اما اول الانبیاء خلقا و آخرهم نبیا پس این اوصاف این
 اولیت پیش از وجود چگونه است بجهت اسلام امام اعظمی
 جواب داده است که مراد از خلق در آیه مذکور تلقی بهای
 زیرا که پیش از آنکه اندک از صلی علیه السلام و آله مبعوره او
 بر داشتند و حال آنکه باشد بنور مخلوق و موجود و لیکن غایب
 و کمالات او چنانکه نبوت ششم سابق بودند در ازل و در تقدیر و لایق
 شد با او بعد از ظهور و بروز او در عالم صور و شباح فقوله گفت
 نبیا ای فی التقدیر قبل تمام خلق آدم چه ایاد و نبی آدم علیه السلام
 نبود مگر برای آنکه تا استخراج نموده شود و انشعاع کرده اند از نو
 ذرت محمد علیه الصلوٰۃ والسلام و اعلم قال صلح الدین

است تا ملاحظه بعد از آنکه در کتب و دست نوشته
 و آریست که آن حضرت علیه السلام از او نقلی در نزد
 بعضی از ائمه است و در اصل لغت اصل و ماوه شی را گویند اگر چه
 بعضی دیگر نیز آمده است که چهارم و تا نویسنده در کتب و
 هانکه و صف آن سه در دنیا و دین و دنیا و دین است و باری و صف
 موعده احاطه از جمیع علوم اولین و آخرین و اشارت به حجه اوست
 صلوات الله تعالی علیه و اشعلیم قال الحارث الجعفی علیه السلام تعلیم
 او را چه حاجت او خود آغاز آمده بود و باری و قال آخر
 گفتن که بکتابت و حفظ و نوشتن و بفرموده سید ائمه و زهد و دانش
 و اهل اشارت از مفسرین فرموده اند که ائمه است یعنی چهار بار و صف
 دار که الف اشارت با و کبره دین باشد در معنی اول از جانب حق تعالی
 و معنی ثانی تلویح بطرف عثمانی فی التورین و یا تلویح نبوی علی معنی
 باشد در معنی الله تعالی علیه و معنی ائمه است که مفسرین امل اشارت
 گویند و در سوی این چهار از کتب و تفسیر کرده و نقلی که تفهیم و تحقیق

ام می

انست

است که مخدس وقتی که میخواهد که دایره بناسازد اولی در
 زمین بنا و ارجا که او میخواهد تصور نماید و این تصور را وجودی
 و ظنی بگویند و این وجودی یکدود بنا، خارجیه وایره را و
 سایر می باشد و پس مبطر الله تعالی تصور می نماید و سکنه اولی
 و ابعیا میکنند تا نیاز وقت تصور خود اعتق کلامه و امام سبکی در
 جواب خبری فرموده که آن احسن و آئین است و آن نیست که و
 گفت که در حدیث صحیح آمده است که ارواح بدار کرده اند قبل
 از اجساد پس حدیث گفت بنی اسرائیل است اسوی روح شریف
 و حقیقت او صلی الله علیه سلم که نمیدانند از اجرام عالم السموات و الارضات
 یا کسی که او را الله تعالی اطلاع بآن حقیقت نصیب گردانده باشد پس
 بدست که میدد از تو تعالی هر حقیقت را از حقایق محمدری بر
 میخواهد از کمال که در هر وقتی که باشد و نخواهد به حقیقت او صلعم
 گاه می باشد از جنس خلق آدم که داده باشد از تو تعالی آن حقیقت
 را آماده ساخته شده برای وصف نماید و آفاقی که دور نیست

آنچه هست برای حقیقت یکشست علی الصلوة والسلام نبی و مرسل
 اسم او را بر عرشش تا بدانند که بیکه و غیر هم از عالم ملک و ملکوت و ملک
 آن ذات که بر زور و نفوذ الحیم بحقیقت مخدومی بود و خود از وقت
 خلق آدم اگر چه میخورد و جبهه لطیف است و متصف است و وصف است
 این پنجاه اسم که در یک نبوت و رسالت و سایر اسماء است و بیست و نه
 و کمالات آن مجمل السعول بود و مانند صلوات الله علیه و سلم نه شده
 و جز این نیست که آن متاخر بود و کمون و تنقل و بود در اصداد و ارجاء
 ظاهره تا آنکه مبادا در ظاهر کردید و بی ضلای الله علیه و سلم یعنی علامه
 تقی میر حیرت را باین وجه کرده اند که بود من نبی و رساله خدا و تعالی
 یعنی از یومیند که من نبی خواهم شد و محققیت که این بعضی باین
 مطلب رسیده اند زیرا که عالم الهی تعالی محیط است بحسب شمایا و بعضی
 او نبوت در این وقت که آدم در میان جبر و جبر باطله است
 که بوجوبی بوده باشد که مفهوم کرده که آن امر است ثابت مر ذاتش تقی
 راصلی الله علیه و سلم در آن زمان و اگر چه وجه تخصیص اقصای آن حضرت صامع

یا فخر را فخر

در وقت بانویف معلوم میشود چه همه انبیا را جمعهم در عالم الهی
 موضوع بصفت بنوت اندکمالا یحیی و ابن سعد محدث از شعبی
 اخراج نموده ایندشت را که منی استبت یا رسول الله قال او دم بین
 الروح والنجس حین اخذ منی المیتاق و ایندشت لاله تمام دارد
 بر آنکه بدرستی آدم علیه السلام را هرگاه که قالب مصور کرده از گل بیرون
 آورده شد از محمد علیه الصلوٰة والسلام ساخته شد نبی و کوفه
 شد از میثاق رساله اسلام و تبلیغ احکام هرگاه که نقلین را بر این
 ازان باز اعاوده کرده شد اورا ایسوی بنبت آدم تا بیرون آید
 در وقت وجه خارجی مدوری پس اوصلی الله علیه سلم اول انبیا
 است از روی خلق و خلق آدم سابقا منافاة باین اولیت هم بر این
 خلق متوآ بوده است با روح نه حیوة و آنحضرت صلی الله علیه سلم در آن
 وقت زنده بود که استخراج نموده شد اورا آدم و نبی ساخته شد و کوفه
 شد از میثاق و تیر منافات ندارد بحدیث این سعد بن حدیث که
 حضرت فرمود است صلی الله علیه سلم که بدرستی استخراج از ریه آدم از

صلوات بر محمد و آل محمد و در وقت میثاق جز این نیست که بعد از فتح روح در آدم
 زیرا که وی صلی الله علیه و آله مخصوص است از میان بنی آدم باین
 استخر ابراهیم اولی از جهت تعظیم شان و اهدا بر بنان وی هر ملک
 را اعلی را و تیره باید داشت که تفسیر مجازین کشیده از علی و این عیسی
 رضی الله عنهم در بیان معنی ظنبار تعالی و اذ الله میثاق النبیین
 آله مطهر است که بدستی و راستی که ایزد تعالی جل شاننه مبعوث
 نشدند است هیچ نبی را از انبیا مگر آنکه گرفت بر عهد و میثاق در حق
 محمد صلوٰه الله علیه و آله باین وجه که اگر محمد نبی آخر الزمان مبعوث شد
 و آن نبی زنده باشم بر آنکه ایماح باید بر سالت او صلی الله علیه و آله
 بر آنکه مگویند با او دشمار و خود را از دشمنان و بکیر و عهد و میثاق
 به این شق باین بر قوم و امت خود نیز و بفرمان اقبال غوث الظلمین
 قدس سره العزیز و اوصال النیافه و جبهه که فرمودی یا رسول
 دایت پاکت هیچ بنی نندیدی دولت خدای بری و امام سبطی
 رحمة الله علیه از این آیه فکر گرفته که بدستی که تقدیر محبی بر آنست

باب علیه الصلوة والسلام و زمان انبیای بود و من مبعی ایشان
و چه حد کردن از انبیا و چه مذکور است که برای این معنی پس
شد نبوت و رسالت او عام برای جمیع خلق الله تعالی از کعبه و روضه
قیامت و شد زمانها و امتهای ایشان از امت او صلی الله علیه و آله
پس آنکه فرمود نبی شریفی که کافیه متن و آن در کبریا و
مرزای مقدم را و نیز این کیفیت کلام گشت مراد و مقصود که است
آدم بنی الوج و الحی کماله یحیی و حجب چشمه بیدار و البصیر و
میداد شد حکمت بودن انبیا و آنست ازیر لواء او و نماز خواندن از
در شب معراج و امام شدن بخش زمره انبیا علیه و علیهم الصلوة والسلام
و بعد از بنی محمد را بسط معنی آورده که بدستی که رسالت صلی الله
عنه و آله و سلم گفت که بدستی از دنیا می آید و نور محمد را بوجهی بخش از
انبیا از نور خود پس گویند این نور مخلوق را بوجهی که در هر کس
و میشت بقدرت الهی مرها که میجوشت مشیت از تعالی و نبوده
در انوقت لوح و قلم الحدیث بطولیه ذکر تا یک نورانی مذکور

این محمد الکلی فی شهر جمادی الاول سنه ۱۰۸۵ هجری قمری
 اینها که در این روز ویت از امام احمد که او ویت کرده است از ابی
 امام که گفت ابی و زلفه را رسول الله صحت و فاشم و دل
 بنی که گفت حضرت صد هزار ویت چهار هزار ویت از اینها که
 با زلفه جماعه عظیم و جم غفیر اند که گفته شود که بر تقدیر بود و رسول
 از بنی که می آید که با هر رسول کتاب جدید باشد و حال اگر رسول
 و اکثر اعلی و عدد و کت یکصد و چهارست جواب است که معنی
 قول علماء که رسول کسیت که با او کتاب جدید باشد آنست که کتاب
 کتاب باشد برابر است که کتاب همراه او باشد یا پیش از او بخوبی که تمام
 این لایق بر سابق مقصود باشد پس بحال مرتفع شد مگر تا ویت
 که بدستی او رسول بالاتفاق و حال آنکه با ویت خود ویت ویت
 بود کتاب و از امام است اعراض جواب و دیگر نیز گفته اند که بحکم
 که قول کتاب مکرر شده باشد پس تعلق است به سبب از اینجهت
 بود و قائل و در این مورد و مصروف و صفت معطوف علی سبب معنی

ایمان آوردیم بر روز پسین که روز موت و یا روز قیامت است
و آن روز نیست مقدار بیجا به هزار سال چنان خواهد کرد و حقیقی
در آن روز تمام عالم را از ذرات نفس بری خوا و او احق
و حساب خواهد کرد و افعال حسنه و سیئه را و نیز آن خواهد کرد برائی
انهار فضایل بر سر کار از او فصاحت بکاران تا حجت تمام شود
و الا حقیقانه و تعالی عالم است بر فصاحت و فضایل همه و همچنین
حسنة کتب جمیع و حوش و طهور او حساب خواهد کرد و با بهایم
تقصیر الحار من القمار یعنی تمام خواهد گرفت که سبندی
شاخ از کوسند شاخ و بعد از استیفا حقوق خطاب بگوید
خواهد آمد که گویند از ابا به خاک نشوید در زمان و کار در آن وقت
گویند یا لیس کنست ترا یا فالحنی گویدم بروزی که موعود باشد
مستوره باین معنی که چنین روز پسین موجود خواهد شد و بودن
آن روز پسین بهر طور توجیه ظاهر است که لا یخفی لیکن مانند کثیری
و آن نیست که استعمال الیوم الاخر در روز موت و روز

قیامت بطریق اشتراک است یا بطریق حقیقت و مجاز بر هر دو تقدیر
 ایمان ایان بر یکی ازین دو روز از حدیث منقول میشود که اگر کسی
 مکرانگه قایل شود که منم بر عیون مجاز و بالکماله مراد از الیوم الاخر روز
 رستخیزیت و برگاه که روز مردن محسوبست لهذا از وی سئو
 واقع نمیشود باید دانست که حشر اجساد و احیای آنها بمعنی
 اعاده مبدوم توفیقاً و اجزاء و لا توفیقاً فقط و روز قیامت حجت
 زیرا که احیاء موتی اعاده است مرافقش ابتدائی و اعاده خلق
 ممکن و حق تعالی قادر است بر جمیع ممکنه زیرا که اگر ممکن باشد وجود
 ثانی پس می باید که موجود نشود و اولاً بلکه متعین باشد زیرا که مقصود
 ذاتی شئی مختلف نمیشود بحسب اختلاف از نه پس معلوم شد که احیاء
 وجود اولاً ممکنست همچنین اعاده نانیاه و احیاء حشر و مسمومین
 مجرد و معطوف علی قوله الیوم الاخره و القیوم قدر خبر مقتضایانوده
 و حکم کرده الهی تعالی از امور و بکون نیز آمده لیکه القدر شئی
 که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود و روی از افاق و اعمال ندانان

و هر دو یک روز است

متعین

در صریح گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کرده و بار بنده از نظم
 و این عبارت ظاهر شد که قضا و قدر یک چیزی است و کما فی حق
 همدو گویند که قضا حکم ازلیست و قدر دفع آن و راز ازل این
 معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرموده می باشد و این
 و عنده ام کتاب محو اثرات عبارت از قدرت و عنده
 ام کتاب اشاره بقضا و برعکس این نیز اطلاق آمده معنی به
 کردن و رونق آن چنانکه فرموده جل شانزده فقضیه بن سبع سموت
 ای خاتمین با معنی جفت القلم باشد کاین عبارت از تقدیر
 باشد و کل یوم می شان عبارت از قضا و اما غزالی
 در کتاب المقصد الاثنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکمت قضا
 است و قدرت متوجه کردن اسباب بجهت سبب است حکم علی
 است و وی سبحانه و تعالی سبب است بجهت محمل و مفصل
 و از حکم نشود و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الهی اصل
 و وضع اسباب تا متوجه کرد و بجهت سبب است حکم او است و فایده

اسباب کلیه و بد کردن مثل زمین و آسمان و کواکب حرکات بسیار
آن و جرات که منزه و متعال نیست و منعقد نمیکرد تا وقتی که اصل
همه قضایست و نه در دین این اسباب احوال و حرکات متساویه
محدوده مقدره محسوسه بجاست سیاه و حادث گشتن آن لحظه
قدرت بس حکم بد بر اولی کالی و امر است کلیم البصر و قضای
کلی هر اسباب کلیه و اعم را و قدر توجیه این اسباب کلیه سیاه
بعینه که زیاده و نقصان نکرد و از بیخاست که هیچ جز از قضا و قدر
وی تعالی بیرون زود و زیادت و نقصان نپذیرد و تعالی شانه
ایمان بقدر آنست که ایمان آریم که هر چه در عالم واقع میشود از خیر و شر
و کردار بندگان و جرات همه بقدر آییست و برود کار تعالی تقدیر کرده
کائنات را و ازل و همه خلق او است و هیچ ذره از تقدیر او بد زود
و با وجه آن بندگان را و کار خود اختیاری است که نور و عتاب
بر آن مرتب می گردد و تصور و تقریر این مسئله و جمع بیان قضیه
تقدیر و اختیار و ترتب نور و عتاب آن است کمالی و صعوبتی تمام

و در کتب

در کتب کلامیه تحقیق آن کرده اند و باید است و
 اعتقاد باید کرد که هر چه در عالم هست از غیر و شر تا آنکه ایمان است
 بنیاد غیر است و گفته که اسس و پنج شریعت همه بتقدیر الهی است
 که پیش از خلق سموات و ارضین بجای هر سال رای بندگان
 مقدر و مقرر کرده و نوشته است و در حدیث صحیح آمده است که اگر
 که یکی از شما در بطن ام چهار ماهه می شود می در آید ملک فیض روح چهار
 کلمات بر پیشانی او رقم نموده است اول علی منوبه بعد از ان
 رزقی می نویسد بعد از ان اهل بعد از ان ایمان منوبه یا کفر نمود
 اینست آنچه مخبر صادق صلی الله علیه و سلم فرموده است فی موضع آخر
 السعید سعدی بن بطن امه الشقی من شقی فی بطن امه و ازین است
 که آنکه مولد سعد الله الدین در شرح مقاصد و کتب ایمان ذکر
 کرده و معنون به تحقیق نموده و گفته که سعاد و شقاوت ایمان و کفر
 بدو نوع است یکی ازلی تقدیر است و دیگر تعلقی اختیار است پس
 چون نظر کرده میشود ملاحظه نموده اند این را که ایمان ازلی است

و بعد از بنده نیت چنانچه مخصوص مذکوره و غرضه اعمالا بعد از آنکه
و لکن تمام داد بر این حکم کرده شود که جایز نیست مومن بوقوع
رکبه بگوید انا مومن انشا الله تعالی یا ایان و کفر ملک جمیع افعال
بنده من و مرثیت خدا تعالی است و قدرتش و چون مطالبه کرده شود
شود که ایان و سعادت و ضد اینها با اختیار بنده هم هستند چنانچه
اختیار عالم این معنی است پس مبرین و ظاهر است که هرگاه که بنده با اختیار
خود مومن و مصدق بحدیث ما جابر بن ابی بنی صلی الله علیه و آله سلم بالتفصیل
الاجمال و محموله آثار و علامات کفر و شقاوت را بخود راه نداده جایز نیست
و نرسد او را که بگوید که انا مومن انشا الله تعالی ملک و لازم است که
بگوید انا مومن حق پس این ایان که بنده با اختیار خود آورده و بدان
مومن نشسته است حقت و در شریعت و نیت است که در ظاهر آن و قولی
ان الله مقتضی عدم ثبوت کما هو مقتضی الاستثنا فی الاحکام
فلا یمتنع له ذلک ایتمی محموله و نیز ظاهر است مرا و قول علماء کلام که فرموده
العبد قد شقی و الشقی قد یسعد یعنی سعاد مومن که با اختیار خود ایان

آورده است که شخصی مشغول میسر و میگرد و میبازد با الله تعالی و حق
 کاف که باختیار خود کافر است بخود با الله من ذلک میگوید
 سعید و میگوید من چه قدر است که مراد ازین سعید و منی اختیار
 تقدیر است نه ازلی تقدیری که لا یخفی زرا که اگر مراد از سعید
 تقدیری ازلی اراده کرده شود فقد تراسم النصوص العاطفة الواردة
 فی باب الله سبحانه و علیه السلام السعید من سعد فی بطن امی و منی
 من منی فی بطن امی و الله اعلم بالصواب النصوص العاطفة مرودة و ارجح
 که تخفیف کرده اند که شخصی بعینه را که در کافستان میگرد باید گفت
 که کافر ایمان رفت و بجهنم درآمد با لکن نیست غیر مره که ایمان تقدیر
 و تقدیر الهی تعالی کسی را اطلاق نیست آری کتب ظاهر حکم فعل و نیاز
 جازده مراد را جاری نماید است که کلمه طبع زبان نه آورده بود و در دنیا
 حوسن نمود اگر حوسن بعینه در ایمان و اعمال طالع فوت شده نباشد
 که نیست رفت و ایمان همراه خود برد و دلیل مذکور از ادعای حکام و دیگر
 جهنم مثل و عاز جازده و غیر ما را و لازم باید است و کلام ماثل

الحافظ السبیر از بی برعل کند بکن خواصه که در روز ازلی توبه
 دانی فایده منفع به نام توبه نوشت و آنکه فضل الله یوتیه من یشا
 به آنکه در کرمانی و قطلانی که مرد و شش صبح بخاری اند مذکور است
 که قدر سه رست از اسرار خدا تعالی که ظاهر جمله شمس است مردم را
 داخل شود و رحمت و شش از داخل معلوم شود و در تشریح العقاب
 آورده است که گفتگوی در قضا و قدر بدعت است و تعلم منوع است
 واجب است و اعتقاد از من است لقوله علیه السلام القدر رسر الله تعالی
 علی تقوا انت بالله تعالی و یا قال الله تعالی علی مراد الله تعالی و
 انت بر رسول الله تعالی و یا قال الله تعالی علی مراد رسول الله تعالی
 ثم اعلم ان قوله حیره فیقول والتقدير حیره و شمره بدل
 الاستعمال من قوله والقدر او هو متبادر مجرور بحرف الجوارح قوله من الله
 خبر عن اختلاف الروایین والجملة منبیه ای بما صار ان من الله
 تعالی قبل علی التقدير بحسب لان الضمیر عائد الی التقدير او بمعنى القدر
 التقدير فعلى بد الحقیقی ان یکون تقدیر الله شمره كما یکون خبره و منها

فلا

المدان

8

كفران تقدير الله تعالى لا يكون شرأبل القدر قد يكون شرأ
 وقد يكون شرأوان اريد بالقدر المقدر فاما انما في حيث الله
 الايمان جاء بالتقدير لا بالمقدر والقول وبالله التوفيق انه مرج
 يميل صفة الاستخدام وهو من محنة البديع بان الله او بالقدر
 التقدير بالغير المحرور العايد اليه قوله خير وخيره المقدر كجنا
 على كل التقديرين انتهى يجوز ان يراد بالقدر التدبير والضمير
 اياه والاضافة اذني مابسة من باب ضمة المقضي الى القضا
 او يراد بالقدر المقدر والضمير الضمير اذ في الاضافة مابسة ولا يلزم
 المحذور لان الايمان بالمقدرين حيث هو مقدر هو الايمان بالتقدير
 بمعنى التقدير كما يقال الرضا بالكفر الذي هو مقتضى من حيث هو
 لا يتنرم لكفر لان هذا رضا بالقضالا بالمقتضى المحض كما لا يخفى
 ايضا في التقدير الاول حيث آخره وان قوله من الله تعالى لا يجوز
 تعلقه بقوله والتقدير فان القدر لا يتعلل من فلا يقال قدر من قبل
 قدر عليه واجاب عن العظيم الكرم بولا فطرت الله بانه متعلق بكون

المظهر تقديره ويكون القدر خيره وشره من القدر قال الله
 البعث بعد الموت البعث برأيتهم كذا في الحديث
 قال البصير أي الموت عدم الحياة نسبة الخلق بمعنى التقدير البصير
 لا ينافيه يعني إيمان آوردن ما بکه برآیتان موت از قبور خود
 حق است و ثابت و ذکر این قول بعد شمول و ایوم الآخرة این
 و سایر غیبات را که در آن نور خواهد بود از هر لحاظ و میزان و
 جود و جنت و نار و غیر ذلک از جهة اعتدال است بشان غل
 البعث بعد الموت چه اختلاف در علم عقید بسیار است و بی کران
 و بیشمار پس رای روحانیان تنصیف و تصریح این امر کرده
 شده و علم بالعدول است این شرح ختم بمقتضی الیه
 که سه روز و سه شب و در کفاه سه فرس کرم منظر لطیف و زیست
 آن جا و غیر ذلک از الرفاه مدفوع القراع من نورید النسخة المباشرة
 خرج انبثته من اعادة العلاء محمد الرضی جابر غفر الله له من ریح
 اصنف العبد المذنب فاکر علیه السلام
 سنة ۱۲۷۰

علی
 درویش
 در خانه دار

